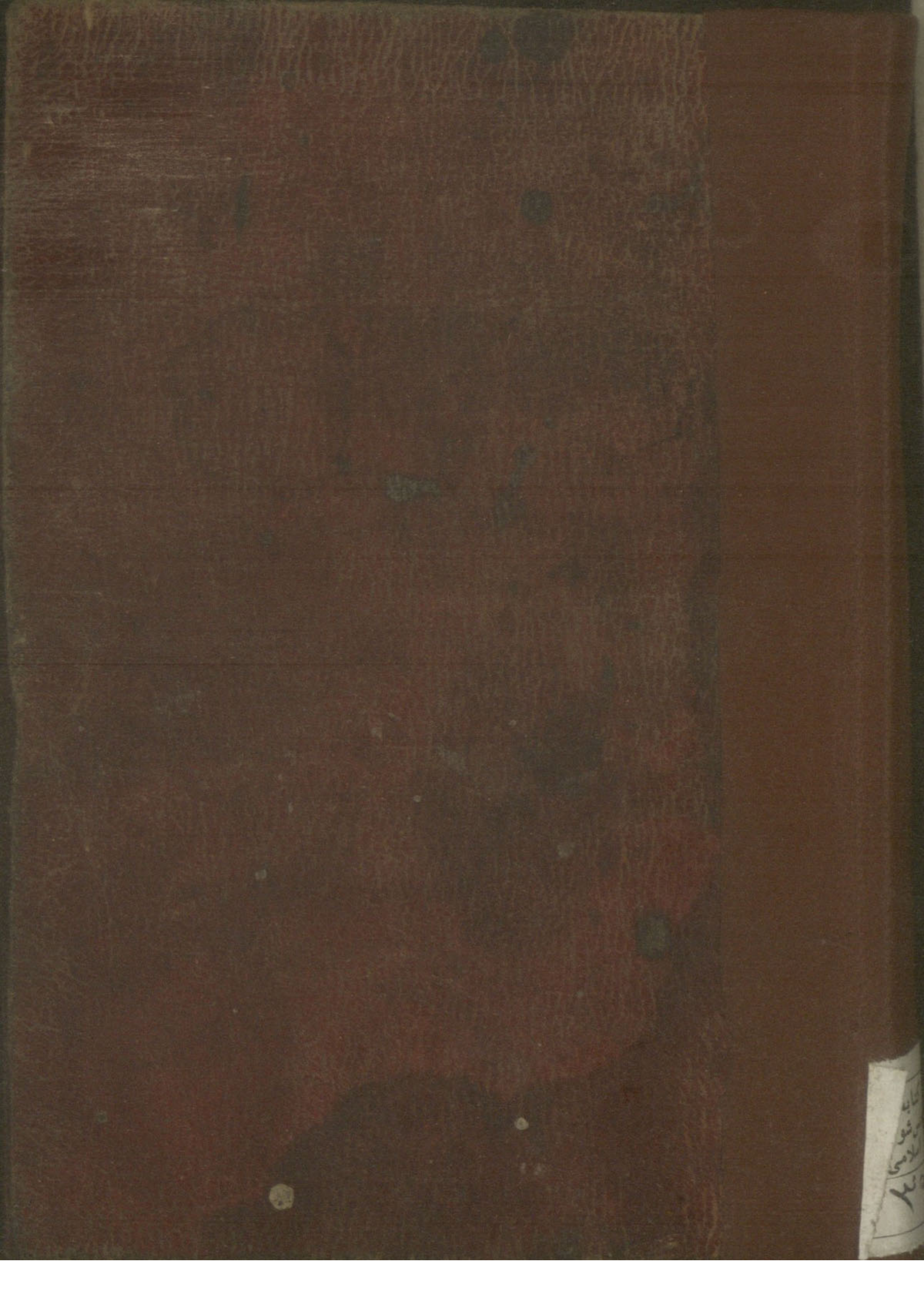










که چون شروع در نماز کنند سه تکبیر بگویند
بعد از تکبیر سیم بگویند اللهم انت الملک
الحق بار خدایا تو حی پادشاه ثابت دایم لا اله
الا انت نیست معبودی سزای پرستش
جز تو سبحانک پاک میدانم و منزه میشمارم
جناب ترا از هرچه بجلال تو نسزد و
جمال ترا نزیبد مثنوی پاک از انها که جاهلان
گفتند پاکتر زانکه عاقلان گفتند انی ظلمت
سوء وظلمت نفسی بدرستی که من بد کردم
وستم کردم نفس خود را فاغفرلی ذنوبی
پس بیامرز مر گناه مرا انه لا یغفر

الذنوب الا انت بدرستي كه نمي امرزد
گناهان را هيچكس بغير از تو قباحتهاي
فعلهاي كه سبك ذاتند شرم مي دارد بغير از
پرده عفوت كه بپوشد ان قباحتها
لبيك مي ايستم بخدمت تو ايستادني بعد
از ايستادني يعني هميشه ايستادني كه خدمت
تو دارم مصرع يك نگاه از تو و در باختن
جان از من وسعديك سعديك ياري مينمايم
ياري نمودني بعد از ياري نمودني يعني
دايما در زمان بردار تو ام مصرع يك اشارت
ز تو و بردن فرمان از من والخير في يديك

نيكيهاي دنيا واخرت همه در دست تست
و از تو مي ايد والشر ليس اليك و بديرا
بسوي تو راه نيست و بتو نسبت ندارد
حافظ هرچه هست از قامت ناساز بي اندام
ماست ورنه تشريف تو بر بالاي كس
كوتاه نيست والمهدي من هديت راه يافته
كسيست كه تو او را راه نموده باشي عبدك
و ابن عبديك بنده تو و بنده زاده توام
كه در خدمت تو ايستاده ام منك از تست
ابتداي وجود من وبك و بتست قوام و
هستي من ولك و تراست ملك من واليك

ا/ا

وبسوي نيست بازگشتن من لا ملجأ ولا
منجا منك الا اليك شعر ونيست پناهي و
تكيه گاهي از تو مگر بسوي تو بيت غير از تو در تو
دري ندارم غير از تو كسي دگر ندارم گر تو
ز در خودت براني دو از تو بدر كه كه ارم
سبحانك وحنانيك پاك ومنزه ميدانم ساحت
كبرياي ترا از غبار هر چه ترا نسزد ونشايد و
حال آنكه سؤال ميكنم از تو رحمتي ومهرباني
بعد از رحمتي ومهرباني يعني تنزيه ميكنم
ترا وهميشه از جناب تو رحمت وعطوفت
طلبم بيت كرما سعتريم تو درياي رحمتي

جرمي كه ميرود باميد عطاي تست دانم كه
كه در حساب نيايد گناه ما انجا كه فضل
ورحمت بي منتهاي تست تباركت بزرگوار
وبرتر ودايم وميداى بركتهاي تو وتعاليت
وبس بلندي داري دست ادراك ما
اندامن معرفت تو كوتا هست وپاي سعي
مارا از وصول بجنابت خارها در راه است
رباعي اسلام ز اطراف فزونك اوردن اينه
چين زسوي زنك اوردن از باده رخ شيخ
برنك اوردن بتوان نتوان ترا بچنك
اوردن سبحانك مقدس ومنزهي تو

رب البیت ای پروردگار خانهٔ کعبه یعنی
کعبه که من بروی بدن توجه بان کرده ام
بامر تو میدانم که آفریدهٔ تست وسزای پرستش
نیست نه آن است که پرستش آن میکنم
شوی کعبه سنگی بر آستانه تست قبله راهی
بسوی خانه تست و بعد از تکبیر هم میگویم وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض روی
دل خود را متوجه ساختم بانکسی که بیافرید
بمحض قدرت آسمانها و زمین را عالم الغیب
والشهادة آن دانای نهان و آشکارا حنیفا
در حالتی که مایلم از دینها بدین توحید مسلمانا

و در حالتی که فرمان بردارم وما انا من المشرکین
و نیستم از شرک آورندگان مر حق تعالی را
جل جلاله ان صلاتی بدرستی که نماز من
ونسکی وقربانی من یا حج من یا عبادتهای من
ومحیای وزندگانی من یعنی آنچه برآمده در زندگی
از اعتقادات حقه واحوال حسنه و با جمله نیکیها
که میکنم در زندگی ومماتی وآنچه بر آن میمیرم
از ایمان وطاعت ونیکیها یعنی که بعد از
مرگ نفع بقبض میرسد لله مر خدای راست
رب العالمین که پروردگار جهانیانست
لا شریک له نیست انباز مر او را یعنی

من در عبادت خود کسی را با و شریک نمیکنم
چون بت پرستان این کلمات نیست که حق تعالی
از ابرهیم خلیل علیه السلام حکایت فرموده
در قران مجید و گفته اند که مراد باین کلمات
تفویض امور است بحق تعالی یعنی هر چه
کنم و گویم و دارم همه برای خدا است ✱ سخن
راه تو پویم حضر برای تو جویم ✱ سخن برای تو
گویم خمش برای تو باشم ✱ وبذلک امرت
و باین مامور شده ام وانا من المسلمین
و من از جمله مطیعان و فرمان برداران
و باید که درین کلمات نیز صادق باشد یعنی

روی دل خود را با حق داشته باشد و همه
کارها با او گذاشته نه بسته کار و بار و دنیا
دکان و بازار و نحو ان ارزوها و غزت شهو
و وسوسها کردیده ✱ در طریقت کجا
روا باشد ✱ دل به بتخانه رفته تن بنماز
پس دروغ گفته که روی دل با خدا کرده
و کارها با و رها کرده و بسا غبنا که در اول
کلامی که در نماز افتتاح باد کنند دروغ
باشد و مستحبست که در حال تکبیرات
دستها را بر دارد تا برابر گوشها چنانکه
کفها بجانب قبله و انگشتان بهم چسبیده

باشد که دو انگشت بزرگ و ابتدای تکبیر
گفتن با ابتدای دست برداشتن باشد و
انتهای آن با انتهای وهمچنین در هر تکبیری
که در نماز گفته میشود وهر یک از تکبیرات
هفتگانه را که خواهد مقارن نیت میتواند
داشت و فرض احرام قرار داد و بدانکه
نمازی بست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
پرسیدند از معنی برداشتن دستها
در حال تکبیر فرمودند که معنی این آنست
که خدای بزرگ تر است که یکتای یگانه است
که مثل او چیزی نیست بسوده نمیشود با نگشتها

و دریافته نمیشود بحسها [illegible] ادراک کرده
ذاتش رسیده نه فکرت بغور صفاتش رسیده
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه در ذیل وصفش
رسد دست فهم و بعضی گفته اند که دست برداشتن
اشاره است باینکه در دریای معصیت غرق
شده ام بگیر دست مرا تا بیرون آیم بیت ماننده
در پیش فرا افته رهنما یا رهنما غرقه در دریای
همه م دست گیر ای دستگیر دویم در تفسیر
فاتحه اعوذ بالله پناه میگیرم و التجا مینمایم
بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان
الرجیم از شر وسوسه دیو رانده سرکش

یا دور مانده از رحمت بیغش یا دور شده
از بیامن رضوان یا رمیده کشته از طبقات
اسمان وکفتن این کلمات بجهت ان است
که از شر او محفوظ شود واستعاذه فی الحقیقه
پاکیزه کردن زبان ورفتن خانه دل است از
اغیار وصفا دادن ان از برای در امدن
جبار ومثل کسی که استعاذه میکند وخاطر
متعلق است بغیر حق ودر دلش فکرهای
نفسانی ووسوسهای شیطانیست مثل
کسیست که بود در قلعه محکمی ایستاده ودر
دربنده متوجه اوست که اورا ببرد واو نیز با

میکوید که پناه میکیرم از شر این دد باین
قلعه محکم وبرجای خود ایستاده وغیر ود ببرد
قلعه تا در را به بندد وازشر او ایمن کردد
شنوی تا ز هر بد زبانت کوته نیست یک اعوذ
اعوذ بالله نیست بلکه از نزد صاحب فغان
نفست الا اعوذ بالشیطان گاه کویی اعوذ
که لا حول لیک غفلت بود مکذب قول
سوی خویشت دو اسبه میرانی بر زبانت
اعوذ میخوانی طرفه حالی که دزد بیکانه
کشته همراه صاحبخانه میکنی همچو او تقضا
ونفس را در بند کو بکو که دزد بکیر بسم الله

بنام خداي سزاي پرستش الرحمن بينك
بخشنده بر خلق بوجود وحيات الرحيم بخشاينده
بر ايشان ببقا ومحافظت از آفات الحمد همه
ثناي وافري كه از ازل تا ابد موجود ومعلوم
بوده وهست وخواهد بود جمله بتمام و
كمال لله مر خداي راست كه مسمى وموصوف
است بهمه اسما وصفات كماليه از جماليه
وجلاليه بيت از بن تسبيح وجلال وحمد و
سزا سبوحي بجلال وان بتقديس وكمال ونعت
قدوسي جدير ا ان سزاي آفرين كه خدا
اوندها است جان وا ابداع آفرين كن

شكر او تا ابد ضمير رب العالمين آفريننده و
پرورنده ودارنده وتربيت كننده وسازنده كار
همه عالميان از ملائكه وجن وانس ووحوش
وطيور وسباع وبهايم وخاكي وآبي وغير آن
الرحمن بخشنده وجود باز ديگر در آخرت
بعد از فناي جهانيان الرحيم بخشاينده
ديگر باز بر افت ورحمت بر مؤمنان وورود آوردن
ايشان به بهشت با من وامان مالك يوم
الدين خداوند روز جزا يا مستحق دران
روز بهرچه خواهد يا حافظ اعمال بندگان
تا وردادن وستدن نامها غلط نشود يا قاضي

روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند
یا جزا دهنده روز جزا و بر قراءت ملک یعنی
پادشاه روز جزا که مملکت و سلطنت او را ثابت
باشد چنانکه فرموده لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار ایاک نعبد ترا می پرستیم
و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و بیان
حقیقت عبادت در شهادت بتوحید کذشت
و درین موضع چون تصریح بعبودیت خود
موحد ابرا میکند و حصر آن در و جل شانه
مینماید بتسجیل خطاب با علام الغیوب
پس کذب در آن افحش و اشنع است ترک

هوا و هوس باید کرد و سلک نفس را در
مرس دنیای چون شمع بسوز زنده می باید بود
دلسوخته سرفکنده می باید بود کادت مراد
آن خدایی باشد تا کامی کش که بنده می باید
بود و بندگی او از برای او می باید کرد نه
از برای خود حافظ تو بندگی چو گدایان بشرط
مزد مکن که دوست خود روش بنده
پروری داند و گفته اند که نکته در آنکه
نعبد بصیغه جمع وارد شده نه مفرد است
که در احکام شرعیه مقرر است که هر که
متاعی چند در یک عقد بخرد و بعضی از آن

معیب بو اید همه دارد باید کرد یا همه را نگاه
باید داشت و بعیب راضی شد و مشتری را
عیب نیست که معیب را رد کند و بی عیب را
نگاه دارد پس هر گاه بنده عبادت دیگران را
با عبادت خود منضم کند حق تعالی کریم تر
از آن است که عبادت کسی را که بی عیب
باشد رد نماید بجهت عبادت معیب این
کس پس البته عبادت این کس را بطفیل
آن قبول کند و ایاک نستعین و خاص
از تو یاری میخواهم در پرستش تو و
انجاح سایر حوایج و مهمات و باید که
[illegible]

در دین قول نیز صادق باشد یعنی از
دیگری در هیچ امری یاری نخواهد مگر
آنکه آنکس را واسطه و سبب و مسخر حق
داند در آن امر و داند که اگر حق تعالی نخواهد
و در دل آنکس نیفکند که یاری او کند
محال است که او تواند کرد پس فی الحقیقه
حق یاری او میکند بدست آنکس و او
چون آلتی است در دست حق بیت در که
خلق همه زرق و فسوق است و هوس
کار درگاه خداوند جهان دارد و بس
مخلوق بودن عمر ضایع کردن است [illegible]

ان درستي كه اب بندكان ذات روشن است
يكي از مشايخ چون در نماز باياك نعبد
واياك نستعين رسيد بيهوش شد و بيفتاد
چون از سبب ان پرسيدند گفت ترسيدم
كه مرا گويند چون ما را بندگي ميكني پس
واز ما ياري ميخواهي وپس بيش چرا از
طبيب دارو ميجوئي واز سلطان ياري
ميخواهي دروغ چرا ميگوئي بيت ياري از وي
جو مجو از زيد و عمرو مستي از وي مجو
از بنك وخمر اهدنا راه نماي ما را الصراط
المستقيم براهي راست در اقوال و افعال

و اخلاق كه ان راه متوسط بود ميان افراط
وتفريط وغلو وتقصير يا ثابت دار ما را براه
مستقيم كه دين اسلام و سنت سيد انام است
صلي الله عليه و اله وطريق ائمه معصومين
عليهم السلام ودر اخبار اهل بيت ع وارد
شده كه مراد بصراط مستقيم علي ابن ابي طالب
است عليه السلام وبروايتي ديگر وارد
شده كه امام مفترض الطاعة است پس
معني اين ميشود كه بما بشناسان امام
حق را تا متابعت و پيروي او كنيم وبراهي
كه او رفته برويم و امور او را تسليم كنيم

عليهم السلام

ومحبت او در دل کیریم تا در آخرت با او محشور
شویم و بسعادت عظمی برسیم یا ثابت دار
مارا بر راه معرفت ومحبت ومتابعت امام
علیه السلام و در حدیث نبوی وارد شده
که هر که مرد و نشناخت امام زمان خود را
مرد بمردن جاهلیت یعنی بی ایمان و بزرکی
کفته‌اند که بنمای بما راه راست یعنی بمحبت
ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بغیر
تو آزاد کشته بتمامی کرفتار تو کردیم جز
تو ندانیم وجز تو نه اندیشیم بیت دارند هر کسی
از تو مرادی ومطلبی مقصود ما ز دنیی و عقبی

لقای تست صراط الذین انعمت علیهم بنمای
ما را راه آنانکه بفضل خود انعام کرده بر ایشان
بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت
وشهادت وصلاحیت یا راه آنها که اهل قربند
وبکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است
وکمال نعمت باطلی باطن که اطلاع بر اسرار
حقیقت است ایشانرا معزز ومکرم ساخته
غیر المغضوب علیهم نه راه آنکسان که خشم
کرفته بر ایشان و بر کفر اقدام نموده اند
یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده
وقتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم

گرفته یا هر که جانب تفریط داشته باشد و لا
الضالین و نه راه گمراهان یعنی کسانی که
در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا
ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح
و تفریط در باب حبیب صلی الله علیه واله
گمراه گشتند یا هر که جانب افراط داشته
باشد (و تفریط ظ)

در چهاردم در تفسیر سوره قدر و توحید
از اهل بیت علیهم السلام منقول است
که بهترین سوره که بعد از فاتحه خوانده
شود در نمازهای فریضه سوره قدر و توحید است
و بدانکه قدر سوره قدر را غیر شیعه نمیدانند

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که فضیلت ایمان کسی که ایمان بجمله انا انزلناه
و تفسیر آن داشته باشد بر کسی که مثل او نباشد
در ایمان باین سوره چون فضیلت انسانست
بر بهایم و در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته
اولی آن است که در رکعت اول سوره
قدر خوانده شود که سوره پیغمبر و اهل بیت
اوست علیهم السلام پس ایشان او سیله
سازد بخدای عز و جل چه بسبب ایشان
بمعرفت او رسیده جل جلاله و در رکعت دوم
سوره توحید که دعا در عقب آن

مستجاب است یعنی قنوت ودر کتاب کافی
روایتی بعکس این نقل کرده وعمل بهر کدام
که کنند نیکوست وابو علی بن راشد گوید که
بحضرت امام علی نقی علیه السلام گفتم که فدای
تو شوم بپرسیدی که تو نوشته بودی بمحمد
ابن الفرج وتعلیم او کرده که فاضل ترین سوره
که خوانده میشود در فرایض سوره قدر و
توحید است بپرسیدی که دل من تنگ می
شود بخواندن این دو سوره در نماز صبح پس
آن حضرت فرمود تنگ مگردان دل خود را
بخواندن این دو سوره بخدای قسم که

فضیلت درین دو سوره است وما این
هر دو سوره را تفسیر میکنیم تا تمامی اذکار
نماز بر وجه افضل مترجم شده باشد وابتدا
بسوره قدر میکنیم روایت کنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله شبی بخواب دید
که بنی امیه بر منبر او بالا میروند مانند میمون
ومردمان را به پس میرانند انحضرت ازین
معنی اندوهناک شد حق تعالی این سوره را
برای تسلی خاطر ان حضرت فرستاد بسم الله
الرحمن الرحیم انا انزلناه بپرسیدی که ما
فرستادیم قرآن را فی لیلة القدر در شب قدر

یعنی اندازه یعنی شبی که حق سبحانه و تعالی
در روی تقدیر کند و اندازه نماید هر چیزی
در آن سال خواهد آمد گفته اند یعنی ابتدای
نزول قرآن در آن شب بوده یا تمام قرآن
در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور
آمد و بعد از آن جبرئیل علیه السلام در مدت
بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره
بحسب مصالح نازل ساخت و از اهل
البیت علیهم السلام منقول است که
در شب قدر ملائکه نازل میشوند و تمامی
احکام و امور جزئیه بندگان را تا شب قدر

سال دیگر بر امام عصر علیه السلام نازل
میسازند اگر پیغمبر است بر سبیل وحی چنانکه
مشاهده فرشته میکند و اگر وصی پیغمبر است
بر سبیل تحدیث یعنی فرشته با امام علیه
السلام سخن میگوید چنانکه امام آواز او
می شنود و شخص را نمی بیند و این علوم
که ایشان را در آن شب حاصل می شود تفصیل.
و بیان آن علمیست که ایشان قبل از آن
بر سبیل اجمالی دانسته اند وما ادریک
چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که ما لیلة
القدر چیست شب قدر یعنی شب با عزت

وشرف که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف
گردد یا عملی کرد در و واقع شود نزدیک خدای
با قدر بود یا از آنکه سعی پیغمبر و سایر ائمه
معصومین را علیهم السلام در فتوحات
عظیمه و فیوضات جسیمه دست دهد
که قدر شمایان ظاهر گردد لیلة القدر خیر
من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار
ماه که بنی امیه بعد از تو حکومت کنند
وایشان را لیلة القدر نباشد چرا که اهل بیت
نزاد دین شب قربتها و کرامتها دست میدهد
وشیعه ایشان را برکتها میرسد که تلافی
حکومت

حکومت مخالفین میکند با زیادتی و از قاسم
بن فضل منقول است که او گفت ما شمردیم مدت
تسلیط بنی امیه هزار ماه بود نه یکروز کم
بود و نه یکروز زیاده و حکمت در اخفا و ابهام
این شب تعظیم همه شبهای محتمله است
و احیای همه را بعبادت یا آنکه این در واقع
شبی معین نیست بلکه متبدل میشود بلیالی
سنه بیت ای خواجه چه جویی ز شب قدر
نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر
بدانی تنزل الملائکة والروح فرود می آیند
فرشتگان و روح بر امام عصر علیه السلام

فیها در این شب باذن ربهم بفرمان آفریدگار
ایشان من کل امر از هر امری که بندگان را
درکار است از امور دینیه ودنیویه سلام
دایم البرکة است هی این شب قدر
حتی مطلع الفجر تا دمیدن سفیده صبح بر هر که
حق تعالی توفیق دریافتن برکت آن داده
باشد از بندگانی که دوست میدارد ایشان را
ومیخواهد که بر بعضی امور مقتضیه مطلع
شوند واین معنی از دعای صحیفهٔ سجادیه
که بجهت دخول ماه رمضان است مستفاد
میشود ودر کافی نیز از آنحضرت نقل کرده

که فرموده یعنی سلام میکنند برتو ای محمد
ملائکه من وروح من بسلام من از اول
وقتی که نازل میشوند تا طلوع صبح اما
تفسیر سوره توحید روایت کنند که جمعی
از کفار با آنحضرت گفتند که نسب پروردگار
خود در بیان کن تا او را بشناسیم حق تعالی
این سوره را فرستاد بسم الله الرحمن
الرحیم قل هو الله احد بگو ای محمد آنکسی
که از وی میپرسید اوست خدای یگانه
متوحد بذات ومنفرد بصفات الله الصمد
خدای که بی نیاز است از همه واوست

بپناه عیار مندان نخورد و نیاشامد و پاینده است
که فانی نشود معنوی احد است و شمار ازو
معزول صمد است و بی‌انباز و معزول آن
احد که کسی عقل داند و فهم آن صمد که
که حس شناسد و وهم لم یلد نزاد کسی را
رد بر یهود است که گفتند عزیر پسر
اوست ولم یولد و زاده نشد از کسی رد
بر نصارا است که گویند عیسی خدا است
ولم یکن له کفوا احد نیست و نبوده مر او را
همتا هیچ کس رد بر مجوس و مشرکان عرب است
که گفتند الله که او را کفو هست کذلک الله ربی

یعنی چنین است پروردگارا من و خواندن
سوره بعد از حمد مخصوص دو رکعت
اول است و در سیم و چهارم الحمد نیز
بخوانند و بدل آن تسبیح و تحمید و
تهلیل و تکبیر و استغفار کنند هم روا است
و باید که قرآن با تأنی و ترتیل و تدبر بخوانند با دلی
فارغ و توجهی کامل بیت عروس حضرت قرآن
نقاب آنگه براندازد که دار الملک ایمان را
مجرد یابد از غوغا حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که هر که قرآن خواند و
فروتنی ننمود از او و دلش نرم نشد بخواندن

ات و اندوه و ترس در باطن او پدید بیاید
پس بتحقیق که خوار داشت بزرکی و شان
حق تعالی را و زیان کرد دنیا لحی هویدا و باید که
در حال خضوع قیام بخشوع و خضوع بایستد
بطریقی که غلامان باخلاص در خدمت اقای
خویش ایستند یا مردی سهلی در پیش
پادشاه عظیم الشانی که متوجه باو باشد و
نظر بجای سجود افکنده نه بجای دیکر
حد این سر نیست او را سجده کردن لاجرم
سر بزیر افکنده ام بجای ده من اهنشم و دوست
و دستها را بر رانها بکذارد نه بجای دیکر و چون

بر پستانها و قدمها را ازای یکدیکر بدارد
بدوری سه انکشت یا یک وجب و انکشتان هر دو
پای بقبله کند و بعد از فراغ هر یک از فاتحه
و سوره الحمد دو نیک کند در پنجم درکر مستحبست
که قبل از رکوع تکبیر بکوید در حال قیام و
بعد از ختم سوره دستها را برابر زانو نهد انکشتان را
و در بالا برابر زانو و دست راست را بر
زانوی راست پیش از دست چپ بکذارد
بر زانوی چپ و دستها را بر پهلوها بچسباند
و زانوها را پس برد و پیش نیاورد
و انکشتان را از هم دور کند و پشت را راست

بدارد بنوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود
بجای خود ایستد و گردن را موازی پشت
کند و به پیش نیفکند و نظر به میان قدمین
اندازد و قبل از تسبیح بگوید اللهم لک رکعت
بار خدایا برای تو رکوع کردم ولک خشعت
وبجهت تو فروتنی و پستی نمودم ولک اسلمت
و مر ترا انقیاد و فرمان بردار شدم وبک آمنت
آمنت و بتو ایمان آوردم وعلیک توکلت
و بر تو توکل کردم یعنی کارهای خود بتو باز
گذاشتم وانت ربی و تو پروردگار من
خشع لک افتادگی کرد از برای تو سمعی گوش

من و بصری و چشم من و شعری و موی من
و بشری و ظاهر بدن من و لحمی و گوشت من
و دمی و خون من و مخی و مغز استخوان من
و عصبی و پی من و عظامی و استخوانهای
من و ما اقلته قدمای و آنچه بر داشته‌اند آنرا
قدمهای من غیر مستنکف درحالتی که
نیستم ننگ دارنده از بندگی و فروتنی و لا
مستکبر و نه گردن کشنده و لا مستحسر و نه واماننده
و تعب دارنده از آن سمع [illegible] فرمانت
بتیغم کردنی هرهم شخصی از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام پرسید که راست

نگاه داشتن گردن در رکوع اشاره بجهت آن
حضرت فرموده تاویلش این است که ایمان
بتو دارم اگر چه بزنی گردن مرا حافظ گر تیغ
بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم
لله سبحان ربی العظیم یعنی پاک و پاکیزه
میدانم و منزه و مقدس میشناسم پروردگار
بزرگ خود را از هر چه بجناب عظمت و
بزرگی او لایق نباشد و جلال و کبریا و
جبروت او را نسزد و نشاید و بحمده و
حال آنکه مشغولم بستایش او بر آنکه
توفیق داده است مرا که تنزیه او کنم و

تقدیس او بجای آورم و مستحب است که
تسبیح را تکرار کند تا سه نوبت یا پنج نوبت
یا هفت نوبت یا زیاده بقدر نشاط و
عدم ملال مگر امام که از سه نوبت نمی
گذراند بلکه دعای مقدم را نیز نمیخواند
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده که رکوع ادب است و سجود قرب است
و کسی که ادب را نیکو بجای نیاورد شایسته قرب نیست
نمیگردد پس رکوع کن رکوع کسی که
فروتنی کننده باشد مر خدای را
بدل و خود را خوار سازنده و ترسان در زیر

سلطنت وبزرگی او وپسی فرماینده باشد
از برای آن جوارح خود را پستی کردن کسی که ترسان
و انزو هنالك باشد برانچه اورا فوت میشود
از فواید رکوع کنند کان سمع الله لمن حمده
یعنی خدای شنید واجابت نمود وجزای
خیر داد مر آنکس را که ستایش او کرد و عز
از این کلمه دعاست نه ثنا یعنی خدای
بشنواد حمد حامدین را و مشکور کرداناد
واین کلمه از ماموم ساقط است
والحمد لله رب العالمین وهمه ثناها وستایشها
مر خدای راست که پروردکار جهانیان است

اهل الکبریاء والعظمه اوست صاحب
بزرگواری معنوی وبزرگواری صوری
والجود والجبروت و صاحب بخشش و فرمان
روایی بر خلایق از روی قهر و غلبه
در ششم
در سجود مستحب است که قبل از سجود تکبیر بگوید
در حال قیام و چون بسجود رود اول کفهای
دست بر زمین نهد و بعد از آن زانوها و
بعکس این کند وباید که انگشتان دستها را
بجانب قبله کند و بهم بچسباند و هیچ یک
از دستها را بپهلو نچسباند و زانوها را از هم
دور دارد اگر مرد و نبی هشتم اعضای

سجود کرده اند و از پیشانی مقدار یکدرهم یا بیشتر
بسجده گاه برساند نه کمتر و بر خاک سجده کند
نه بر چوب و سنك و امثال ان از چیزهایی که
سجده بران جایز است و بهتر ان است که خاک
قبر یکی از معصومین علیهم السلام باشد
خصوصا خاک کربلا و اگر اعضای سجود را
همه برهنه کند و بخاک برساند افضل است
و قبل از تسبیح بگوید رب لك سجدت
ای پروردگار من از برای تو سجده کردم
وبك امنت و بتو ایمان اوردم و لك
اسلمت و ترا فرمان بردم و علیك توكلت

و کار خود بتو باز گذاشتم و انت ربي و توئي
پروردگار من سجد وجهي سجود کرد روي
من للذي خلقه مر انکس را که افرید اورا
وشق سمعه وبصره وشکافت گوش اورا
وچشم اورا یعني در رحم مادر والحمد لله
رب العالمين و همه ستایشها و ثناها
مر خدای راست که پروردگار جهانیان است
تبارك الله احسن الخالقين بزرگ و بیش
ودایم و ثابت است خدایی که بهترین افرینندگان
است سعدی: ابر افکند قطره سوی یم ز صلب
آورد نطفه در شکم : از ان قطره لؤلؤ لالا کند

و زینت صورت سر و بالا کند سبحان ربی الاعلی
منزه و مقدس میدانم و پاک و پاکیزه میشمارم
پروردگار بلند مرتبه خود را از هر چه جناب رفعت
و بلندی او را نشاید و جلال عزت و سلطنت او را
نشاید و بحمده و حال آنکه مشغولم بستایش
و ثنای او بر آنکه توفیق بخشیده است مرا که
تنزیه و تقدیس او بجای آورم و تا ملال
حاصل نشده تکرار تسبیح میکند مگر امام که
برسه اقتصار میکند حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود بخدای قسم که زیان
نکرد هر که حقیقت سجود را چنانکه باید بفعل

آورد اگر چه در همه عمر یکنوبت باشد و فیروزی
نیافت کسی که خلوت کرد با پروردگار خود در مثل
این حال از روی مانده کی مر و زیب دهند
مر نفس خود را اگر غافل و بیخبر باشد از آنچه
حق تعالی مهیا کرده است برای سجود کنندگان
از خوشحالی دنیا و راحت آخرت و دور
نشد از خدا هرگز هر که نیکو کرد نزدیکی در سجود
بخدای عز و جل و نزدیک نشد باو هرگز هر که
بد کرد ادب سجود را و ضایع ساخت حرمت
آنرا به بستن دل بغیر حق تعالی در حال سجود
پس سجود کن سجود کسی که پستی و فروتنی

نموده باشد مر خدای را عز وجل وخود را خوار
وذلیل او کرده اند که او را از خاکی آفریده شده
که خلایق پای بر آن می نهند واز نطفه پدید آمده
که همه کس او را پلید میشمرند ودر حدیث
نبوی وارد شده که نزدیک تر وقتی وحالی
که بنده بخدا می باشد وقتی است که او در سجود
باشد حق تعالی فرموده واسجد واقترب یعنی
سجده کن ونزدیک شو واز امثال این اخبار
وغیر آن مستفاد می شود که بهترین افعال
نماز سجود است ودراز کشیدن آن وفرو
رفتن در یاد حق در اعمال آگاهی گوید رکوع

دعوی بندگیست وسجدتین دو گواهست بر آن
ودیگری گوید بعد نیستی تو هستی حق ظاهر
میشود نمی بینی که در رکوع سبحان ربی العظیم
میگوئی ودر سجود سبحان ربی الاعلی اگر تو
نباشی او باشد وبس تعالی وتقدس رباعی
از هستی خویش تا تو غافل نشوی ؞ هرگز برا د
خویش واصل نشوی ؞ از بحر ظهور تا بساحل
نشوی ؞ در مذهب اهل عشق کامل نشوی ؞
ودرین معنی مترجم گوید قیمش دام فیضه
پای بر سر خود نه دوست را در آغوش آر ؞
تا بکعبه وصلش دوری تو یک گام است ؞ د

مستحبست كه چون سر از سجده بردارد بر ران
چپ نشيند وپشت قدم پاي راست بر شكم
قدم پاي چپ بكذارد ودر خاطر بكذراند كه بار
خدايا حق را بلند كردان وباطل را هميرا[ن]
واكر زن باشد بر كفل بنشيند وزانوها را
بالا دارد وكف پايها بر زمين بنهد وچون
قرار كيرد تكبير بكويد واستغفار كند وافضل
ان است كه بكويد اللهم اغفرلي بار خدايا
بيامرز مرا وارحمني ورحم كن مرا واجبرني
وشكستهاي مرا درست كن ونقصانهاي
مرا تلافي كن واهدني وراه بنماي مرا الي

لما انزلت الي من خير فقير بدرستي كه من مرا[ن]
چيز را كه فرو فرستاده بسوي من از نيكيها
محتاجم واكر اقتصار كند بر كفتن استغفر الله
ربي واتوب اليه يعني طلب آمرزش ميكنم
پروردكار خود را وباز ميكردم بسوي او بس[ي]
كافي است وبعد از ان تكبير ديكر بكويد از براي
سجود دويم در حال جلوس وبعد از سر بردا[شتن]
از سجود دويم نيز تكبير بكويد ولمحه در[نك]
كند حضرت امير المومنين عليه السلام را
از تاويل سجدتين پرسيدند فرمود كه سجد[ه]
اولي كه سر بر زمين مينهد اشارت ا[ست]

بانکه از خاک افریده شده وسرکه از این
بر میدارد ایمائیست باینکه از زمین بیرون
امده وسجده ثانیه تلویح است باینکه باز بزمین
عود خواهد کرد وخاک خواهد شد وباز
که سر بر میدارد رمزیست باینکه بار دیگر از
خاک مبعوث خواهد شد در اخرت وبیرون
خواهد امد ازان و چون از سجده بر میخیزد
بگوید اللهم ربی بار خدایا پروردگار من
بحولک بگردانیدن تو وقوتک وبزور تو اقوم
بر میخیزم واقعد ومی نشینم واگر خواهد
انرا نیز بگوید وارکع واسجد ورکوع میکنم

وسجود میکنم **بیت** راه او را باو توان نمود بار او را
باو توان برداشت **در هفتم در قنوت** مستحبست که
قبل از قنوت تکبیر بگوید بعد از ان دستها را
بردارد برابر روی محاذی اسمان وانگشتا نرا
بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ وچون
اشرف اذکار قنوت کلمات فرج است و
دعای عقب ان واهم دعاها طلب مغفرت
وعافیت است از برای دین ودنیا واین
هر دو طلب را نیز ذکری در خصوص قنوت
وارد شده بر ترجمه کلمات فرج وان ذکر
اقتصار میرود (۱) لا اله الا الله الحلیم الکریم نیست

معبودی بجز معبود بحق سزاوار پرستش مستحق
همه کمالات که پروردگار و بخشنده است لا اله الا
الله العلی العظیم نیست معبودی بجز خدای
یکتا جامع همه صفات کمال که بلند و بزرگوار است
سبحان الله پاک و مقدس است خدای رب
السموات السبع که پروردگار آسمانهای
هفتگانه است و رب الارضین السبع و
پروردگار زمینهای هفتگانه است و ما فیهن
و پروردگار آنچه در این آسمانها و زمینها است
و ما بینهن و آنچه در میان اینها است و ما تحتهن
و آنچه در زیر اینها است و رب العرش العظیم و پروردگار

عرش بزرگ است که عبارت است از علم حق
سبحانه با جمیع مخلوقات یا چرخی که محیط است
بهمه اجسام والحمد لله رب العالمین و همه
ستایشها و آفرینها مر خدای است که پروردگار
جهانیان است اللهم اغفر لنا وارحمنا بار
خدایا بیامرز تو ما را و رحم کن ما را وعافنا و نگاه
دار ما را از کوفتها و آفتها واعف عنا و درگذر
از بدیهای ما فی الدنیا والآخرة در این جهان
و در آن جهان پسین انك علی کل شیء قدیر
بدرستی که تو بر همه چیزی توانائی و هر چند
قوت دار از تو است راحت در روز قیامت

ما را

بیشتر است چنانکه در حدیث وارد شده **در هشتم**
در تشهد و تسلیم مستحبست که بطریقی بنشیند
که در نشستن مابین سجدتین مذکور و دستها را
بر رانها بگذارد و انگشتان را بهم بچسباند و نظر
بر کنار خود کند و بگوید بسم الله بنام بزرگ
خدای که سزای پرستش است و بالله و
بخدای یکتا جل جلاله و الحمد لله و همه ستایشها
و ثناها مر خدایراست و خیر الاسماء لله و بهترین
نامها مر حق راست اشهد ان لا اله الا الله
گواهی میدهم باینکه نیست معبودی بجز خدای
که مستجمع جمیع کمالات و مستحق عبادات است

وحده در حالتی که یکتا و منفرد است لا شریک له
نیست انبازی مر او را در استحقاق عبادت
مثنوی وحده لا شریک له صفتش ٭ وهو الفرد
اصل معرفتش ٭ شرک را سوی وحدتش ره نه ٭
عقل از کنه ذاتش آگه نه ٭ هست در راه کبریا و
جلال ٭ سر شرک نالایق و شریک محال ٭ و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم باینکه
محمد بنده اوست و فرستاده او ارسله بالحق
فرستاده است او را براستی و درستی بی شک
و شبهه بشیرا در حالتی که مژده دهنده است
برحمت و تفضل مر خدای کسی را که بتوحید او

اقرار کند ونذیرا وبیم کننده است از عقوبت
وعدل خدای کسی را که بر شرک اصرار ورزد
بین یدی الساعة پیش از وقوع قیامت
اشهد ان ربی نعم الرب گواهی میدهم باینکه
بدرستی که پروردگار من نیکو پروردگاری است
ودر لفظی دیگر چنین وارد است که انک نعم
الرب بر سبیل خطاب یعنی بدرستی که تو
نیکو پروردگاری وان محمدا نعم الرسول و
بدرستی که محمد نیکو فرستاده ایست اللهم بار خدایا
صل علی محمد درود فرست بر محمد یعنی رحمت
کن او را وگفته اند یعنی تعظیم کن او را در دنیا

باعلای دین واظهار دعوت واعظام ذکر وابقای
شریعت ودر آخرت بقبول شفاعت او در شان
امت وتضعیف ثواب واظهار فضل او بر اولین
وآخرین وتقدیم او بر کافه انبیا ومرسلین صلوات
الله وسلامه علیهم اجمعین وآل محمد وبر
اهل بیت محمد که حضرت فاطمه ودوازده امام
معصومند وهر که سیرت ایشان ورزد واز
علم ایشان حظی وافر داشته باشد مثل سلمان
فارسی رضی الله عنه چنانکه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله فرمود که سلمان منا اهل
البیت وتقبل شفاعته وبپذیر درخواست

اورا في امته در شان امت او وارفع درجته و
بلند کرد ان درجه اورا در بهشت بعد از آن
حمد خدای بگوید دو نوبت یا سه نوبت
وچون برخیزد برکعت سیم بگوید ان ذکر برا که
در برخواستن از سجود میگفت و در تشهد اخر
بعد از نعم الرسول بگوید التحیات لله همه
تحیتها مر خدایراست والصلوات لله وهمه
نمازها یا دعاها الطاهرات پاکها از
شرك جلي وخفي ومتروها بتوحيد واخلاص
الطیبات پاکیزها از کسل وغفلت وحدیث
نفس ومشفوعها بنشاط وطیب نفس وحضور

دل الزاکیات میراها از اغراض نفسانی ومقاصد
سرای فانی ومقادیها بصدق وصفا وعبودیت
ووفا الغادیات در اوایل روزها کرده شدها
یا ایندها الرایحات در اواخر روزها کرده
شدها یا روندها السابقات بتمامها ورساها
کد باداب وشروط باشد الناعمات خوش
ایندها کد با رقت و وجد وحلاوت وخضوع
وپستی وافتادکی وسکون ونرمی کزارده شده
باشد لله مر خدایراست مستطاب اینجا پاکیزه
وخوش شد و زکا وطهر ومر اورا پاك کشت
وخالص وصفا وبیغش وصافی کردید فلله

غریق رحمت یزدان کسی باد
که کاتب را بالحمدی کند یاد

پس مر خدایرا است واشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة
اشهد ان ربي نعم الرب وان محمدا نعم الرسول
ترجمه این کلمات گذشت وان الساعة
بدرستی که قیامت آینده است لا ریب
فیها شکی وشبهه نیست دران وان الله یبعث
وبدرستی که خدای عز وجل برمی انگیزد وزنده
میگرداند بار دیگر من فی القبور آنکسانی را
که در گورها مدفونند الحمد لله الذي هدانا
لهذا ثنا وستایش مر خدایرا که بفضل خود راه

نمود ما را بدین اعتقادات وعبادات وما
کنا لنهتدي ونبودیم ما که یعنی خود می توانستیم
یافت لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما را
راه نمودی رباعی گر بدرقه لطف تو ننماید راه
از راه تو هیچ کس نگردد آگاه و آنکس که بره
رسید وباین رفتن توفیق رفیق او نشد وا ویلاه
الحمد لله رب العالمین ترجمه این گذشت
اللهم صل علی محمد وآل محمد یا رب خدایا درود و رحمت
بفرست بر محمد واهل بیت محمد وبارك علی
محمد وآل محمد وبرکت بفرست وخیرات دائما ده
کن بر محمد واهل بیت محمد وسلم علی محمد وآل

محمد وسلام بفرست بر محمد واهل بیت محمد وترحم

علی محمد وآل محمد وترحم کن بر محمد واهل بیت محمد

کما صلیت وبارکت وسلمت وترحمت هم چنانکه

درود ورحمت وبرکت فرستاده وترحم نموده

علی ابرهیم وآل ابرهیم بر ابرهیم خلیل خود علیه السلام

واهل بیت او انک حمید مجید بدرستی که تو ستوده

شده باعطای نعم وبزرگواری باظهار کرم اگر

کسی گوید که تشبیه درود پیغمبر ما وآل او بر درود ٢ حضرت

ابرهیم وآلش یادی ازان میدهد که حضرت

ابرهیم افضل از پیغمبرها باشد واین خلاف واقع است

جواب گوییم که میتواند بود که مراد این تشبیه آن

باشد که همچنانکه درودی که بر ابرهیم واهل بیت

او فرستاده بهتر است از درودی که بر انبیای

سابق فرستاده همچنان درودی بر محمد واهل

بیتش بفرست که بهتر باشد از درودی که بر

انبیای سابق فرستاده واز ان جمله حضرت

ابرهیم است علیه السلام پس ازین کلام

افضلیت پیغمبر ما بر ابرهیم ظاهر میشود نه عکس

آن **بیت** یا سید الانام درود جناب تو ورد

زبان ماست مه وسال وصبح وشام نزد

تو چه تحفه ٢ جز درود درود دست ما همین صلوات است

والسلام پس از برای گشودن نماز وبیرون

آریم ٢

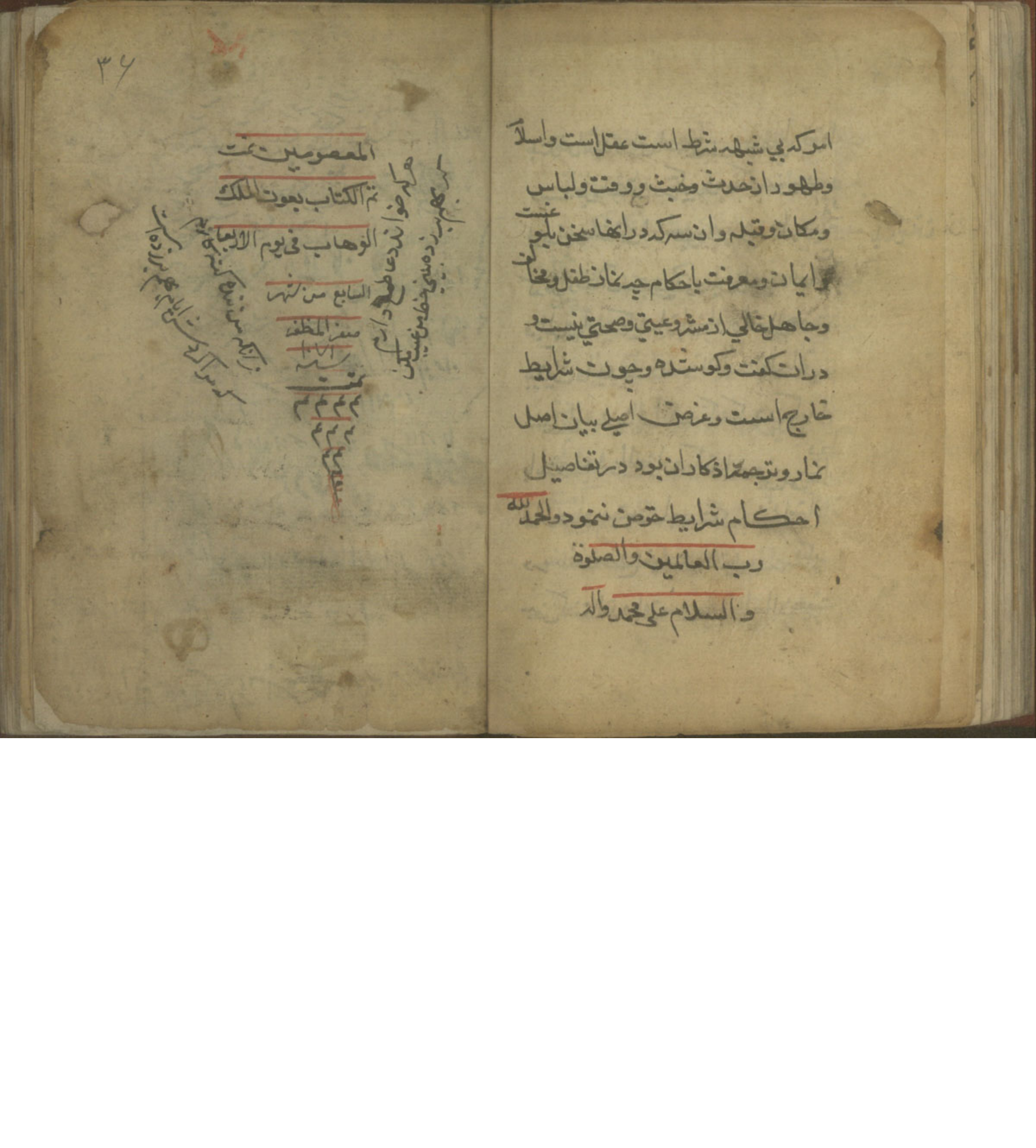
نفتن اذان در خاطر خود انبیا و ائمه معصومین
و ملائکه و جمیع مؤمنین و مؤمنات انس و
جن را حاضر کرده اند و ایشان را مخاطب ساخته
بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
سلام بر شما باد و رحمت خدای و برکتهای او
یعنی زیادتی خیرات و منفذ بگوشه چشم اشارت
بجانب راست کند و امام و مأموم بروی و مأموم
یکنوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب
چپ او شخصی باشد و هر یک ازین دو دیگری را در
خطاب شریک کنند و اگر کسی تسلیمات مستحبه
یا بعضی از آنها را گوید قبل ازین سلام

بگوید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده که معنی سلام در آخر هر نمازی امان است
یعنی هر که ادا کرد امر خدای تعالی و سنت پیغمبر
او را از روی خشوع پس او راست امان از بلای
دنیا و برات از عذاب آخرت اینست ترجمه نماز
کامل و آداب آن چنانکه از ائمه معصومین
علیهم السلام بما رسیده و از اذکار آنچه یقین
واجب است بی شبه و خلاف تکبیر احرام است و فاتحه
و تسبیح در هر یک از رکوع و سجود و تشهدتین
و صلوات بر پیغمبر و آل او و بعضی فقها سوره
دیگر و قنوت و تسلیم را نیز واجب میدانند

واز افعال انچه بیقین واجبست بی خلافی که معتبر
باشد نیت است که قصد قربة است و نماز
معینه با راست داشتن پشت و تکیه نکردن
بر چیزی وخم شدن در رکوع بقدر انکه دستها
بر زانوها برسد وسجود بر اعضای سبعه و جلوس
در تشهد ودرنگ نمودن بقدر ذکر واجب در
هریک ازین چهار وبعد از راست شدن
از رکوع ونشستن از سجود اول بقدر لمحه
وبلند خواندن قراءت در نماز صبح ودو رکعت
اول نماز شام وخفتن واهسته خواندن
در بواقی سوی نماز جمعه وبسملات که

بلند خواندن در انها مستحبست وبعضی از فقها
دست برداشتن در تکبیر ودرنگ نمودن بعد
از سر برداشتن از سجود دویم وبسمله در جایی
که قراءت آهسته میشود نیز واجب دانسته اند
وبالجمله از هر یک از اقوال وافعال هفت
بیقین واجبست ودر سه خلافیست وباقی
مستحب است بنابر انکه درنگ کردن یک فعل
باشد وجهر با اخفات یک فعل وهمچنین شرایط
نماز هفت بیقین واجبست که بدون انها نماز
درست ومشروع نیست بلا قیل ودر سه دیگر
سخن گفته اند وباقی مستحبست واما ان هفت

بلند گفتن



امر که بي شبهه شرط است عقل است و اسلام
و طهور از حدث و خبث و وقت و لباس
و مکان و قبله و ان سر کردن ابتدا سخن بلوغ
و ایمان و معرفت باحکام چه نماز طفل و مجنون
و جاهل خالي از مشروعیت و صحت نیست و
در ان گفت و گو ستره و چون شرایط
خارج است و غرض اصلي بیان اصل
نماز و ترجمه اذکار ان بود در تفاصیل
احکام شرایط خوض ننمود و الحمد لله
رب العالمین و الصلوة
و السلام علی محمد و اله

المعصومین تمت
تم الکتاب بعون الملک
الوهاب فی یوم الاربعاء
السابع من شهر
صفر المظفر
سنه ۱۲۷۱
تمت

بانوار دانش از انبیا و اولیا و ائمه هدی که برگزیدگان (قبض)
اویند دریابد و آفرینش اما بعد پوشیده نماند که مردمان
از برای آن آفریده شده اند که خدای عز و جل را بشناسند
و بندگی او بجای آورند و بمقصود از آفرینش خود
راه برند و از عاقبت کار خویش آگاه گردند تا
بسعادت عظمی مستسعد و بنعیم ابدی عقبی فایز
شوند و کتب و رسل نیز بجهت این مطالب نازل
و وارد است چنانکه عقول صحیحه و نقول صریحه برآن
دلیل و شاهد است و هر که این دانش را باعتقاد
جازم در زمین دل خود بکارد و آب مجاهده
عمل صالح در دنیا بدو رسد در آخرت از برای او

درختي شود که در سایه او استراحت کنند وهر میوه
که دلش ارزو کند از و بچینند وهرکز ثمره او اخر
نکردد طوبی لهم وحسن مآب وان اصول در قران
مجید بدلایل واضحه مبین شده برنهجي قریب که هم
خواص را ازان بهره است وهم عوام را نصیب لیکن
اکثر مردمان ازان اعراض نموده طرق دیکر از
براي تحصیل ان پیدا کرده اند وخود را از مطلب
دور افکنده وبراههاي مختلف رفته اند کان طریق
دلالت را از قران نیافته اند یا دلایل خود را
اقوي انزنج حق کمان کرده اند تعالی الله عن
ذلك بنابرین فقیر حقیر خاك راه علما حسین بن
مرتضی را بخاطر رسید که کلمه چند در بیان اصول
عقاید دینیه بر منهج اهل حق که فرقه ناجیه اند
بفارسي بنویسند براي ارشاد سالکان مبتدي
مبني بر بیان وتبیاني که حق تعالی در محکمات قران
نموده ومنبی از دلیل وراهي که پیغمبر ما صلی
در جوامع کلم بیان نموده نه محل طبایع بر مجرد تقلید
شرع ونحض همراهي ان بلکه تنبیه عقول مستقیمه
بتنبیهات الهي از روي بصیرت وایقان وتبصیر
قلوب سلیمه بدلالات وارشادات حضرت
رسالت پناهي بحسب علم وعرفان چه معهود ایت
انبیا صلوات الله علیهم در تکمیل خلایق بس

وبراهين خداي عزوجل اقوي واتم وادل از
دلايل همه كس است واكرچه همه از انجناب
مقدس است فليس يعدل بيان الله بيان فاصغ
اليه ولا يستهو عقلك حيرات شبهت كسي كو عقل
دوراندیش دارد بسي سركشتكي در پيش دارد
زدوراندیشی عقل فضولي يكي شد فلسفي ديكر
حلولي پس ساعتي چند از اوقات صرف اين مهم
نمودم واين هشت دركه بمنزله درهاي بهشت است
برروي اهل ايمان كشودم وبترجمة العقايد موسوم
ساختم وبالله التوفيق در اول در هستي حق جل
جلاله يكدم حديث امكان ووجوب را بكذار ودل

باما

باما دار ولحظه دور وتسلسل را رها كن وكوش
باما كن كه دورت سركردان ميسازد وتسلسلت
در بيابان بي پايان مي اندازد زماني نكاه كن وببين
در غرايب اسمان وعجايب زمين از بروج و
نجوم وشهب وغيوم ورياح وامطار ونيران
وانوار وجبال ونباتات ومعادن وحيوانات
افلم ينظروا الى السماء فوقهم كيف بنيناها والقينا
فيها رواسي شامخات وانبتنا فيها من كل زوج بهيج
تبصرة وذكرى لكل عبد منيب ونزلنا من السماء
ماء مباركا فانبتنا به جنات وحب الحصيد و
النخل باسقات لها طلع نضيد رزقا للعباد

واحیینا به بلدة میتا ساعتی تامل کن در سرگردانی
افلاک وحیرانی اب وخاک وامد شد شب وروز
وطلوع وغروب خورشید جهان افروز ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
لآیات لاولی الالباب ولحظه متفکر شو در
گردش ستاره وسرگشتگی ثوابت وسیاره والشمس
والقمر والنجوم مسخرات بامره ولحظه بنگر در
بحر وبر وجریان سفینه بر روی اب ذخار باحمال
واوزار والفلک تجری فی البحر بامره ودر سیر
کشتی بیابان وچگونگی خلقت ان افلا ینظرون
الی الابل کیف خلقت دمی در مرغان نظر کن

که در میان هوا چون بازداشته وهریک را
بلونی وصورتی وصوتی نگاشته اولم یروا الی الطیر
مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان
فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون وزمانی در رنگهای
طاووس را بنظر اوردی بر نغمهای هزار گوش
دار والطیر صافات کل قد علم صلاته وتسبیحه
وساعتی در باغ وصحرا تفرج کن سعدیا این براز
لالهای رنگارنگ وان برازمیوههای گوناگون
وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب
وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد
ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک

لايات لقوم يعقلون اكر غرايب اسمان مضمراست
عجايب زمين مظهر است واكر سنبله وميزان چرخ
بعيد الدور است سنبل وضيمران خاك قريب النوراست
فانظروا الى اثار رحمة الله كيف يحيي الارض
بعد موتها سعدي برك درختان سبز بر نظر
هوشيار هر ورقي دفتريست معرفت كردكار
بدبين چون دريكشاخ خار وتر نهاده وچكونه نيك
جوهررا استعداد خل وخمر داده تتخذون منه سكرا
ورزقا حسنا ان في ذلك لايات لقوم يعقلون
سنك بدخشان را چون رنك وطراوت داد
ودر لعاب زنبور چكونه شفا وحلاوت نهاد يخرج

من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس
ان في ذلك لايات لقوم يتفكرون نظر كن كه مكسي را
چنان وحي كرد كه خانهاي مسدس بسازد بي زياده
وكم ورئيسش را چكونه بران داشت كه بتدبير
مملكت پردازد يا ان راي متقن محكم كه فاسلكي سبل
ربك ذللا ازميان سركين وخون چكونه شير صافي
پاكيزه كوارا بيرون اورد وروزي بندكان ساخت
با اضاف خوردنيها كه ازان حاصل ميشود وان
لكم في الانعام لعبرة نسقيكم مما في بطونه من بين
فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربين قطره باران را
چه در دهان صدف مرواريد كردانيد با ان صفا

وخوبي ونطفه را در رحم چون جوالي ساخت با آن
مرغوبي ومحبوبي از آن تركيب خوش وآن منظر دلكش
وآن خط وخال وحسن وجمال وغنج ودلال
تبارك الله المتعال رب العالمين واحسن
الخالقين سعدي ابر آورد قطره سوي يم ز صلب
افكند قطره در شكم از آن قطره لؤلؤ لالا
كند وزين صورتي سرو بالا كند والله اخرجكم
من بطون امهاتكم لا تعلمون شيئا وجعل لكم السمع
والابصار والافئدة هرچه در عالم هست نمونه
از آن در آدمي نهاده وبا وجود آن منفردش گردانيده
بهيات حسنه وتركيبات مستحسنه وتمكن از

افعال غريبه واستنباط صنايع صنايع عجيبه واستجماع
انواع كمالات واستدراك دقايق علوم ومعارف
وحالات سنريهم اياتنا في الآفاق وفي انفسهم هركه
اين آيتها در نفس خود نبيند ودر صحيفه وجود خويش
آثار قدرت حق مطالعه ننمايد حظ خود را از وجود
ضايع كرده واز زندگاني بهره نيافته شعر نظري بسوي
خود كن كه تو جان دلربايي مكن بخاك خود را
كه تو از بلند جايي تو ز چشم خود نهاني تو كمال خود
چه داني چو در از صدف برون آي كه تو بس گران
بهايي گاهي در سراپاي انسان صغير برو اي
ونظري ميكن وگاهي بر گرد انسان كبير گذري مي

آنکه اگر بنای بینی میدانی که او را بنا نهی هست
واگر بر نقشی نگری جزم میکنی که نقاشی دارد
چرا این بنای عالی محکم را بانی اعلی و اعظم نباشد
با این همه نقشهای چالاک بر این گنبد افلاک واین
صورتهای کش دلکش که برین توده خاکست
واین صنایع وبدایع که ودایع در طبایعست واین
همه تدبیرات محکمه که از سیمای موجودات لامعست
نی نی فغانی از زیب نقش نتوان خانه نقاش
دید ورنه درین سقف زنگاری یکی در کار هست
افی الله شك فاطر السموات تو نبودی و پیدا شدی
ویقین میدانی که خودت را از نیست بهست نیاوردی

چرا که در حال نیستی خود نبودی پس چگونه نقش
خود نمودی ودر زمان هستی خود بودی پس
چه قدرتی بکار بردی ومثل تو نیز تو را وجود را
هستی نتواند داد چرا که سخن در و مثل سخن
درست وان نیز عاجزی است بی مراده
مولوی بی مراد تو شود ریش سفید م شرم
دار از ریش خود ای گیج امید ان الذین تدعون
من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له
وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه
ضعف الطالب والمطلوب تامل کن در امری
که بر ان عزم نمودی وسعی بسیار در تحصیل ان

بکار تو بودی و اخر ان بفعل نیامد و بدانکه کار کل
امر در دست تو بودی ان امر میشد و بوجود
می امد پس کار در دست دیکریست و مدبر امور
از مثل تو عالی تریست ان الله یحول بین المرء و
قلبه حافظ من اکر خارم اکر کل چمن ارایی هست
که از ان دست که می پروردم میرویم دیکر چون در
ورطه عظمی مثل غرق و حرق یا امثال اینها افتادی
و از جمیع خلایق مایوس کشتی و ملجا همه کس را
بیکسو نهادی می بینی که چون دلت متعلق می شود
برهاننده قادری و چکونه استعانت مینمائی
بوی یاد رسنده حاضری که پناه درماندکان و چاره

بیچارکان

بیچارکان است شعر بورطه که شدی نا امید از
همه کس ببین بکیست امیدت بدانکه اوست
خدا قل ارایتکم ان اتیکم عذاب الله او اتتکم الساعة
اغیر الله تدعون ان کنتم صادقین بل ایاه تدعون
فیکشف ما تدعون الیه ان شاء و تنسون ما
تشرکون جنید را از دلیل اثبات صانع پرسیدند
کفت لقد اغنی الصباح عن المصباح و بالجمله
هستی حق در غایت ظهور است و فطرتهای
مستقیمه بران مجبول و مفطور است فطرة
الله التی فطر الناس علیها بیت ان یاد که غیر از ان
مرا یاری نیست و از کلشن وصل او مرا خاری

نیست گر کنه حقیقتش خفایی دارد در هستی
ذات او خفا باری نیست دردیم در یکانگی حق
عز و جل ببین که اجزای جهان چون بهم پیوسته
است و هر جزوی مدد دیگری میکند و هر یك
از دیگری منتفع میشود مولوی اسمان مرد و زمین
زن در خرد هر چه ان انداخت این می پرورد
چون نماند گرمیش بفرستد او چون نماند تریش
نم بدهد او هست سرگردان فلك اندر زمن
همچو مردان گرد مکسب بهر زن وین زمین را
کدبانویها میکند بر ولادات و رضاعش
می تند و همچنین نباتات و حیوانات خدمت

یکدیگر میکنند و افراد بنی ادم در زراعات و تجارات
و مکاسب از یکدیگر بهره میبرند اینها همه دلیل
است بر اینکه افریننده همه یکیست که اگر متعدد
بودی صنایع این اتصال نداشتی و تدبیرات
اینچنین تمام و بکمال نبودی و موجودات اینچنین
باهم نساختی و بکار یکدیگر نپرداختی شعر بلکه هر
یك دیگر را ضد شدی وین زمین و اسمان
فاسد شدی چنانکه میفرماید لو کان فیهما الهة
الا الله لفسدتا و بر صنع هر الهی از صنایع الهه
دیگر ممتاز بودی و هر یك بر ان دیگری تفوق جستی
چنانکه فرمود اذا لذهب كل اله بما خلق ولعلا

بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون و نیز
اگر خدای دیگر می بود او نیز کتب و رسل میفرستاد
و بندگان را بعبودیت خود دعوت میکرد و اثار
ملک و سلطنت او هویدا و صنایعش پیدا
میشد هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذین
من دونه و چون اینها نیست یقین شد که نیست
چنانکه خود فرموده و خود را بان ستوده و یک
یک از انبیا و رسل ازان خبر داده و در جبلت
هر ذره از ذرات شهادت بان نهاده ففي
کل شيء له ایة تدل علی انه واحد همه
ذرات از مه تا ماهي بوحدانیتش داده گواهی

منزه است و مقدس و الا نشاید که افریننده
همه چیز باشد و همه کس پس نه جزو دارد
و نه صورت و نه جسمیت نه او را ترکیب میشود
و نه کیفیت و نه کمیت نه در مکان است و نه
در جهت نه در زمان است و نه قابل رؤیت
لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو
اللطیف الخبیر بیت منزه ذاتش از چه
و چه و چون تعالی شانه عما یقولون و با وجود
انکه از اینها همه متعالیست هیچ یک از اینها
نیست که از وی خالیست چه هیچ چیز از وی
جدا نیست و هیچ ذره بی نور خدا نیست ما یکون

من نجوى ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا
هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر
الا هو معهم اينما كانوا ليس كمثله شيء وهو
السميع البصير بار خدايا تنهاي از انبازي
نه او حدي ده هيچ نشاني از تو وانگاه
تو بي نشان كجائي در هيچ مكان نه وبي تو
نا ديده كسي مكان كجائي وچون كمال هر كاملي
پرتوي از كمال اوست وجمال هر جميلي شمه
از جمال اوست چه دانايانرا دانائي
اموخته وتوانايانرا توانائي بخشيده و
بينايانرا بينائي داده وشنوايانرا شنوا

همه اجزاي كون از مغز تا پوست خود ابيني دليل
وحدت اوست كفر ودين هر دو در رهش
پويان وحده لا شريك له گويان نوع سيم در تنزيه
حق تعالى عز وجل از انچه جلال او را نسزد
ونشايد وستايش او بانچه جمال با كمال او را
زيبد وبايد كه چون همه چيز افريده اوست
وافريده نشايد كه مساوي افريننده باشد نه
در ذات ونه در صفات پس او را نه مثل باشد ونه مانند
ونه همتا ونه نظير ذلك بان الله هو الحق و
ان ما يدعون من دونه هو الباطل وان الله
هو العلي الكبير بيت هر چه هست افريده اويند

در بيان تنزيه حق

بنده دربند آفریننده است پس کجا بنده
که دربند است لایق شرکت خداوند است
وچون او بخودی خود تمام وکامل است وقدرت
او همه امور را شاملست چراکه قوة آفرینش
او همه را حامل است پس او را نه مددکاری
است ونه ظهیر ونه معاون ونیست ونه نظیر
لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم
یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا اری
ساخته قدوسیش دور از چه وچون وچرا
لطف وصنع او منزه زالت وعون وظهیر
وچون از نقص وقصور وعیب وحاجت

که زحکم حق فزون اید نیست هرچین که هست
انچنان می باید انچه که انچنان نمی باید نیست
ظلم وستم ازو نیاید ونکند چراکه داناست بقبح
آن وتواناست بر ترك آن وبی نیاز است از
فعل آن پس تکلیف بیش از طاقت نکند و
جاهل را بر مجهول مؤاخذه ننماید وهرچه کند
از روی حکمت ومصلحت کند وهرچه خیر بندگانست
در آن بفعل آورد انه بکل شیء بصیر وهو علی
ما یشاء قدیر ستایی هرچه حق بهر بندگان الحا
ابراست ازو انچنان نداند خواست
کردنی انچه در جهان شاید کرده انچنان که

م ,٧

می باید از تو رونق گرفته کار جهان ⁂ که توئی
آفریدگار جهان ⁂ نقش زیبا بلوح خاک ازتست
دل دانا و جان پاک ازتست ⁂ راه شر و خیر نموده
و قدرت بر هر دو کرامت فرموده که وهدیناه
النجدین پس اگر بنده براه خیر رود خدای را شکر
بایدش کرد بر هدایت و اعطای قدرت و اگر
براه شر رود نفس خودش را مذمت باید کرد
بر مخالفت و جرأت ⁂ سخن خدای تعالی مثل
سخن طبیب است هر که شنید صحت یافت و
هر که نشنید مریض ماند و او از صحت و مرض
فارغ است ان الله لغنی عن العالمین حافظ

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنیست ⁂ بآب و
رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را ⁂ در چهارم
در نبوت و رسالت چون حق تعالی را نمیتوان
دید و بادراک و حواس باو نمیتوان رسید و همه
کس شایسته آن نیست پس ناچار است از
واسطه مقربی ذو جهتین که روئی با معبود
داشته باشد و روئی با عبید که از آنجا فرا گیرد
و اینجا اعطا فرماید از آنجا بشنود و اینجا بیان
نماید بندگان را با آنجناب آشنا گرداند و رهنمائی
کند و ایشان را از مبدأ و معاد خبر دهد و
پیشوائی کند و کیفیت طریق معاش و تحصیل

زاد معاد ارشاد نماید و بانجمه ایشان
درانست دلالت فرماید بمثوبات ودانی امید
وار کرداند و از عقوبات انجهانی بیم کند و
اداب رفیعه و اخلاق سنیه و علم و حکمت تعلیم
کند یتلوا علیهم ایاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب
والحکمة و مستعدان و نزدیکانرا اسرار بیاموزد
و ناقابلان و دوطنرا باتش جحود وانکار بسوزد
یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا مقبولانرا بخواند
و مردودانرا براند تا نیکان از بدان جدا شوند
اهل علیین بعلیین و اصحاب سجین بسجین روند
حتی یمیز الخبیث من الطیب و چون تا کسی از جنس

انس نباشد انس انبیا و میسر نمیشود این واسطه
غیر بشر نمیشود و چون اشنائی با رب بدون واسطه
ملک متوقع در ابتدا صورت نمی بندد بی امد و
شد فرشته و نزول وحی و خبر نمیشود و چون
بنی نوع او را انجان مطیع و منقاد نشود برا
او میروند و تا امتیاز تمام از ایشان نداشته
باشد با و نمیگروند بی معجزه و خارق عادتی
مثل ید بیضا و شق قمر نمیشود و چون مردمانرا
لابد است از تعاون یکدیگر در معاملات
و وجوه معایش با تحاسد و تباغض و تغالبی
که برایشان غالبست و بدان مجبولند لی

سیاستی محکم و قانونی مضبوط که از ان تجاوز نتوانند
نمود این کار میسر نمیشود پس هر اینه ناچار است
خلایق را از ملکی مقرب که واسطه شود میان
حق عز و جل و پیغمبر و از نبی مرسل که رسانند
باشد بامت انچه باو رسد از وحی و خبر و لابد
مناسب هر طایفه باشد از معجزات و خوارق
عادات علی اختلافهم فی الافهام و الدرجات
و از شرعی محکم تمام شامل خاص و عام و لهذا
حق عز و جل و علا اول خلیفه افرید و وحی
و شرع مقرر گردانید بعد از ان خلق خلیفه
فرمود اذ قال ربك انی جاعل فی الارض خلیفة

و همیشه رهنمی ادم رسل و نبیین با کتب و
براهین بی ریبی فرستاد ثم ارسلنا رسلنا
تترى و ایشان سعیها نمودند و خلایق را
رهنمائی فرمودند و از ایشان تکذیبها شنیدند
و ازارها کشیدند تا اخر منتهی شد بمهتر
و بهتر ایشان و سرور و صاحب کیشان را که
زبده کاینات و خلاصه موجودات حامل لوای
موعود و مبعوث بمقام محمود صاحب حوض و شفاعت
و وسیله و تاج و راکب براق بمقام دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی در معراج محمد مصطفی
صلی الله علیه و اله و سلم که باو نبوت ختم گردید

و رسالت باخر انجامید و قیامت بر قامت او ق
شد و امر ساعت بامت مرحومه او تمام کشت
و در جاه و عزت بجایی رسید که سایر اولو
العزم که خلیل و نوح و کلیم و روح اند
علیه و علیهم السلام آرزوی لقای او و در
امدن تحت لوای او استدعا نمودند بیت
پیش از تو اسدن سی انبیا و تو کر آخر آمدی
هم را پیشوا شدی خون خلیل هست نمکدان
خوان تو [illegible] اصطفا نک انبیا شدی و
جبرئیل [illegible] مکین با آن همه جاه و تمکین از و بان
مانده و کفت لو دنوت انملة لاحترقت سعدی الد

یکسر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم و بالجمله
هرچند انبیا و اولیا نزد خدای معظم و مکرم بودند
و در مضمار سعادت بچوکان هدایت و ارشاد
گوی بهار بودند هیچ یک بدرجه او نرسیدند
و در سیاق و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله
رمی کمان او نکشیدند چنانکه فرمود انا سید
ولد ادم و لا فخر لو کان موسی حیا و ما وسعه
الا اتباعی حافظ بحسن و خلق و وفا کس بیار
ما نرسد ترا درین سخن انکار کار ما نرسد
هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی بدلپذیری
نقش نکار ما نرسد هزار نقش باز ارکانا

ارند یکی بسکه کامل عیار مانزده سد و معجزات
او از برای خواص قران مجید و جوامع کلم است که
بر قراطیس مکتوب و در دفاتر مزبور است و
بجهت عوام خوارق عادات مثل شق قمر و اشباع
خلق کثیر از طعام قلیل و گویا کردانیدن سنگ ریزه
وغیر آن که در کتب معتبره مذکور است با آنکه نبود
نبوت از مکارم اخلاق و محاسن اطوار و اوضاع
آنحضرت در غایت ظهور است و طبایع سلیمه
بر دین او مجبول و مفطور است حافظ ستاره
بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را انیس
و مونس شد نگار من که بمکتب نرفت و خط نک

در بیان امامت

بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد در پنجم در ثبات امامت
و امامت شخصی که قابل حمل وحی و اعبای رسالت
باشد بسیار نادر است و هر وقت وجود او موافق
حکمت نیست اگرچه خدای تعالی بر همه امری قادر است
و نیز بندگان را در همه وقت شریعتی مجدد در کار
نیست بلکه یک شریعت که محفوظ باشد مدتها کافیست
بلی شرع را همیشه حافظی می باید و اگرنه امت درو
تصرفات مینمایند بمقتضای اغراض فاسده و اهوای
کاسده و بتدریج متبدل و متغیر میگردد و از میان
میرود و نیز امت را راهنمائی کاملی می باید که ایشان را
بطاعت حق نزدیک و از معصیت او دور میگرده

باشد وداد مظلومان از ظلمه مي كرفته باشد و
بفريا دضعفه وعجزه ميرسيده باشد وان راهنما
بايد كه از ايشان ممتاز باشد بكمالي چند كه بآن
بحق نزديك باشد وباپيغمبر شريك باشد
مثل علم باسرار نبوت وانوار ~~حقيقت~~ شريعت
وتخلق بمحاسن اخلاق وتنزه از عيوب ظاهر
وباطنه وازميل بدنيا وحكم بهوا وفعل معصيت
وخطاتا او را بدل طاعت كنند وبجان منقاد
كردند وبنچون غرض اصلي از افرينش عالم وجود
انسان است كه اشرف انواع مخلوقاتست
ومقصد اقصى از افرينش انسان بلوغ اوست

بكمال ورسيدن او بحضرت ذو الجلال پس
بايد كه هميشه در عالم كاملي ازين نوع باشد والا
وجود عالم بي غايت وبي ثمره ميشود واين باعث
خرابي عالم است وفناي ساير اولاد بني ادم پس
ناچار است خلايق را دايما از وجود پيشواي كامل
كه حافظ شرع باشد وهادي عباد وناظر امور معاش
ومعاد وباعث معموري قرى وبلاد ودافع ظلم وفساد
انما انت منذر ولكل قوم هاد بلكه سبب وجود
اسمان وزمين وعلت هستي موجودات بالاويا يبين
بيت غرض تويي ز وجود همه جهان ورنه لما
تكون في الكون كاين لولاك پس در هر عصر كه افتا

نبوت و رسالت طالع است نور امامت از
جهرهٔ وجبین نبی از عصر لامع است و در ساير اعصار
این منصب تعلق بوصی منصوص او داره یا وصی
وصی و همچنین تا عصر دیگر و سلسلهٔ نبوت و وصایت
از برای تحقق رسالت و امامت متصل است تا روز
قیامت بیت بی حجت حق کار جهان راست نیاید
پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت و اوصیاء
با انبیا در ولایت شریکند و کتاب و شریعت ایشان را از
ایشان میگیرند چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل
بیتی و اکثر صفات کمال که نبی بان متصف است ایشان

نیز بان موصوفند و نبی بوحی و مشاهدهٔ ملک
ممتاز است و حدیث با ملک بی مشاهدهٔ او اوصیا را
نیز میسر است بلکه فروش خانهٔ ایشان از امد شد
ملائکه پر از پر است و انچه نبی از ان منزه است از
نقایص مثل خطا و ذنوب و رذایل اخلاق و عیوب
ایشان نیز منزه اند و پیش از پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله و سلم اوصیا انبیا میبودند لیکن نبی
شریعت و چون نبوت با نحضرت ختم شد اوصیاء
او نبی نیستند لیکن قدر و مرتبهٔ ایشان در ولایت
بلندتر از قدر و مرتبهٔ انبیاست چنانکه اخبار
صحیحه و اثار صریحه بر ان شاهد و گواست خصوصا

سید اوصیا و سرور اولیا امیر مؤمنان و امام متقیان
علی مرتضی آن واقف معارج لاهوت و عارف
مدارج ناسوت قاضی محکمه قضا و قدر صاحب راز
سید البشر آیینه اسما و صفات الهی لایق تشریف
خلافت و پادشاهی منصوص بنص من کنت مولاه
فعلی مولاه مخصوص بنص ما انتجیته ولکن الله
انتجاه دانای علوم اولین و آخرین و جامع کمالات انبیا
بنص سید المرسلین چنانکه در حدیث من اراد ان
ینظر الی آدم روایتی بیان شده و بر مؤالف و مخالف
هویدا و عیان حافظ ای قصه بهشت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی انفاس عیسی

از لب لعل لطیفه آب خضر ز نوش دهانت
کنایتی و آنحضرت بعد از حضرت خاتم النبیین بلا فصل
وصی و جانشین آن حضرت است و دلهای خلایق
و پیشوای امت و بعد از وی یازده فرزندش که
اسامی عظام ایشان در جنب اسم رب العالمین و
خاتم النبیین و اسم خاتم الوصیین بر عرش مکتوب
و مسطور و در کتب و صحف انبیای سابقین مزبور
و مذکور است و در حدیث نبوی وارد است که
یکون بعدی اثنا عشر امیرا و در روایتی دیگر که ائمه
اثنا عشر من اهل بیتی اعطاهم الله فهمی و علمی
و حکمتی و خلقهم من طینتی فویل للمتکبرین علیهم بعدی

القاطعين فيهم صلتي ما لهم لا انالهم الله شفاعتي
ودر حديث ديكر فرموده بعدي اثنا عشر اولهم انت
يا علي واخرهم القايم الذي يفتح الله على يديه مشارق
الارض ومغاربها ودرين معني اخبار نبويه بسيار است
وايشان سلام الله عليهم فضايل وكمالات و
مناقب وكرامات منقوله افزون از شمار است با وجود
آنكه هميشه احبا از خوف اعدا واعدا از حسد
وبغضا اخفا مينموده اند وخود نيز اكثر اوقات
پنهان مي بوده اند ومرادنا ولوالامر كه حق تعالى
در قران امر بطاعت ايشان فرموده واهل
البيت كه تطهيرشان نموده ايشانند از خطا وذلل

مبرا واز شك وريب معصوم ومطهر اند وخزان
علم الهي وامينان وحي رسالت پناهي وحافظان شرع
انور اند قرآن مجيد خليفه وثقل اكبر رسول است و
ايشان خليفه وثقل اصغر اند امر ايشان امر حق است
ونهي ايشان نهي حق طاعت ايشان طاعت حق است
ومعصيت ايشان معصيت حق است دوست
ايشان دوست حقست ودشمن ايشان دشمن
حق است ومثل ايشان درين امت مثل كشتي نوح است
هر كه بان متوسل شد نجات يافت وهر كه از ان
تخلف ورزيد هلاك شد واين معاني در احاديث
صحيحه مستفيضه نبويه ثابت شده است واز اثار واطوار

واخلاق و اوضاع ایشان بران گواهی داده وطبایع
مستقیمه سلیمه بعد از اطلاع بران تصدیق ان نموده
وحق تعالی در قران اشارتها بان فرموده ودر حدیث
نبوی متفق علیه میان اهل اسلام وارد شده
که هر که مرد و نشناخت امام زمان خود را مرد مرد
زمان جاهلیت یعنی بی ایمان و امام زمان ما فرزند
بلاواسطه امام حسن عسکری است علیه السلام
که قایم آل محمد است و حجت خدای بر خلقان و مهدی
موعود و راه نمای مؤمنان که هم اسم و هم کنیت حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه واله و در خلق و خلق با آنحضرت
مشابهت تمام دارد وان حضرت و سایر اهل البیت

علیهم السلام از اسم شریف و کنیت جلیله و خلق
عظیم و خلقت جمیله و تعمیر مدید و غیبت طویله او خبر
داده اند و فرموده اند که اگر نماند از دنیا مگر یک روز
که حق سبحانه و تعالی ان روز را دراز کرده اند تا انکه
انحضرت ظهور فرماید و عالم را با من و امان و عدل
و ایمان بیاراید بعد از انکه از جور و عدوان
کفر و طغیان پر شده باشد و جمیع مشارق و مغارب
ارض را بتصرف در اورد تا هیچ مکانی نماند مگر انکه
باعلای کلمه توحید و شعایر اسلام زینت و
نظام گیرد و هیچ موضعی نباشد مگر انکه امر حق
باطاعت امام رواج و انتظام پذیرد و عالم از ادیان

باطله و ملل فاسده مطهر کردد و همه دینها بدین حق
برکردد و حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نزول
فرماید و در نماز اقتدا با حضرت نماید و متابعت
او کند و براه او رود وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی
شیئا **حافظ** مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که
ز انفاس خوشش بوی کسی می آید ؛ از غم هجر مکن
ناله و فریاد که من ؛ زده ام فالی و فریادرسی می آید ؛
کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست ؛ این قدر هست

که بانک جرسی می آید حق تعالی ادراک خدمت آنحضرت
نصیب ما و سایر اخوان ما کرداناد بالنبی و آله الامجاد
سؤال اکر سائلی کوید که آنحضرت اکر امام زمان و صاحب
عصر و خلیفه حق و وصی پیغمبر است و از برای این امر
منصوب است از جانب حق پس چرا درین مدت مدید
ظاهر نشده و نمیشود و خلایق را دعوت بحق نمینماید و
سایر لوازم امر حق را بفعل نمی آورد و نیز اکر سایر
ائمه معصومین علیهم السلام خلفای حق و اوصیای
پیغمبر بوده اند پس چرا این امر را اظهار نمی نمودند و
از مخالفان تقیه می نمودند و امر خود را پنهان میداشتند
و علم خلافت و امامت نمی افراشتند و نیز اکر حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام وصی وخلیفه بلافصل حضرت
پیغمبر بود بنص آنحضرت پس چرا اصحاب آنحضرت او را
ازین امر تمکینی نکردند و در ابتدا او را بجای پیغمبر
ننشانیدند و اطاعت او ننمودند و دیگرانرا برو تقدیم
فرمودند جواب گوییم که حق تعالی حکمتها و مصلحتها
در امور میباشد که عقلهای بشری از اکثر آنها
قاصر است شمه از آن در اینمقام اینست که چون دنیا
دار عزا است نه منزل قرار و محل غرور است نه جای
سرور پس هر چند جفا و آزار و محنت در وی بیشتر
کشند دل کندن از آن آسانتر است و ترک آن
کردن گواراتر و هر چند عبادت و طاعت دشوار

تر است اجر آن عظیم تر و صاحبش نزد حق بزرگوارتر
پس حق تعالی بدین سبب همیشه دنیا را بر اولیا
و احبای خود تلخ میکرده اند و بلاها و مصیبتها متوجه
ایشان میسازد تا ایشان بآسانی رو با او کنند و
دیگرانرا یکسو کنند و راه خود را بر ایشان دشوار
و پر خار میکرده اند تا ایشانرا امتحان نماید و مرد
از نامرد بدید اید لیمحص الله الذین امنوا و یمحق
الکافرین بیت این جفای خلق با تو در جهان
گر بدانی گنج زر آمد نهان خلق را با تو چنان بد خو
کند تا ترا ناچار رو آنسو کند و همچنانکه ابلیس در
باطن برادمی مسلط است و او را اغوا مینماید بر

تا آدمی با او جهاد کند و بر او غالب شود بسبب آن
غلبه نزد حق تعالی منزلت و قدر پیدا کند همچنین
شیاطین انس در ظاهر بر آدمی مسلط اند و راه
هدی را بر او مشتبه میسازند تا هر که با ایشان
بحجت و برهان یا تیغ بران جهاد کند
و بر ایشان غالب گردد قرب بحق بهم رساند و
خود را بعلیین کشانند و طیب از خبیث باین
جدا گردد و سعید از شقی پیدا آید لیمیز الله
الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض
فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم اگر اراده حق شده
بودی و دینها همه یکی بودی و امام حق ظاهر

بودی و عدل و دادش ایمن همه کس برفاهیت
و فراغ بال آسوده و هیچکس بر دیگری ستم ننمودی
و همه دلها بدنیا نبستندی و طاعت و عبادت باسانی
کردندی پس نیک از بد جدا نشدی و مردم خدا
از فریضه هوا ممتاز نگشتی و حکمت آفرینش بهشت
و دوزخ باطل شدی و لو شاء ربک لجعل
الناس امة واحدة و لا یزالون مختلفین الا
من رحم ربک و لذلک خلقهم و تمت کلمة ربک
لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعین و نیز
چون اراده حق تعالی بان تعلق گرفته بود که
جمع جماعتی از صلحا و اتقیا از صلب ظلمه

واشقیا بدید آیند و اگرچه بچندین واسطه باشد و
اگر امام عدل ظاهر و غالب شدی این حکمت و مصلحت
فوت شدی چه اگر تا در اول مرتبه اشقیا کشته نشود
امر معدلت و دادگستری متمشی نگردد و ایشان
که کشته شوند نیکانی که در صلب ایشانند موجود
نتوانند شد پس هرچند تاخیر درین امر بیشتر
میشود اینچنین نوع مصلحتها بیشتر بفعل می آید
تا وقتی که اراده حق تعالی تعلق گرفته باظهار آن
حق لیقضی الله امرا کان مفعولا و این امری نیست
که درین امت پیدا شده باشد و تازه باشد تا از آن
تعجب کنند و غریب شمرند وماهی باول قارورة

کسرت فی الاسلام بلکه از روزی که قابیل ملعون
هابیل را کشت بواسطه حسد که چرا آدم او را
وصی خود ساخته و حق تعالی هبة الله را با آدم علیه
السلام بعوض هابیل کرامت فرمود تقیه و خوف
و اخفای حق در بنی آدم پیدا شد و همیشه اولیا
و اوصیا پنهان و مخفی بوده اند و از روی ترس و
تقیه هدایت مینموده اند مصراع تا جهان بوده
اینچنین بوده مستهم البأساء و الضراء و زلزلوا
حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر
الله و دایما ملوک و سلاطین و ائمه جور غالب بوده اند
و نادری که حق غالب آمده بوده همچنان نمی شده

که جمع عالم مسخر کردند نشأه دنیا بجهت بعد از حق
وخست ذات تاب ظهور نور حق ندارد ولهذا وقتی
که صاحب الامر ع ظهور کند وهمه روی زمین را مسخر
کرد اند باندک وقتی دنیا خراب میشود وزمین را آب
میگیرد وقیامت قایم میشود چنانکه در اخبار آمده
وثابت شد در ششم در زنده شدن مردگان بعد از موت
وبازگشتن خلایق بسوی حق عز وعلا می بینیم که درین
عالم افراط وتفریط بسیار واقع میشود وظلم واطلاق
بیشمار بفعل می اید یکی در غایت فراغت وخوشحالی
ورفاهیت وبی ملالی ودیگری در کمال فلاکت واندوه
وغم وفقر ومرض والم پس اگر هستی منحصر درین

عالم باشد ونشأه دیگر بنا شد که در آن تلافی اینها
شود داد مظلوم از ظالم گرفته شود وعزیز بغیر حق
ذلیل وذلیل بغیر حق عزیز گردد لازم اید که حق
تعالی بر بندگان ظلم روا داشته باشد تعالی الله
عن ذلك ونیز می بینیم که حق تعالی آدمی را از ابتدای
خلقت روز بروز ترقی بر ترقی می افزاید وکمال بر
کمال می بخشاید ووجودش را یوما فیوما قوی تر
واینه دلش را اجلی تر می نماید وهر مرتبه پست تر را
که از و میگیرد درجه بلند تر کرامت میفرماید واز
حالتی که میمیرانند بحالتی بهتر از آن زنده میگردانند
بیت از جمادی مردم ونامی شدم ◦ وز نما مردم

ز حیوان سر زدم ٭ پس ز حیوان مردم و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم ٭ چه در ابتدا
نطفه بود او را بعلقه کرد و باز علقه را بمضغه و مضغه را
بعظم و عظم را لحم پوشانید پس روح در وی دمید و او را
چشم و گوش بخشید و بینائی و شنوائی کرامت فرمود
و همچنین سایر اعضا و قوی داد الذی احسن کل شیء
خلقه و بدا خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من
سلالة من ماء مهین ثم سوّیه و نفخ فیه من روحه
و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة پس رهنمود
باحکام این بنیه و تحصیل سعادات این نشاه
بعد از آن چشم باطن گشود و نشاه اخرت را نیز

بایشان نمود و تمکن از ادراک معقولات موهبت
فرمود و بتحصیل سعادات اخرویه و تحلی باداب رفیعه
و اخلاق سنیه مکلف کردانید و هر یکرا بسعادتی
که لایق حال او باشد رسانید بعد از آن همه را میرانید
پس اگر بار دیگر زنده نکرداند و نشاه دیگر در پیش او
لازم اید که مرجع مرجع این همه ترقیات و تکمیلات
و تکلیفات و تحصیلات بعبث و لغو منجر کردد و غایت
سرانجام این همه افعال متقنه محکمه بفنا و نیستی
محض منجر کردد و چون تواند بود که عزیزی غرض
علیم حکیم بفنا متعلق کردد و مقصد رب العالمین
نیستی باشد تعالی الله عن ذلک اگر کسی بنای عالی سازد

ودر وصنعتها بکار برد وصفا وجلا وزینت انچه بعمل
باشد در این فعل اورد وچون تمام شود یا نزدیک
با تمام رسد بیکبار انرا خراب کند وهمیشه کارش
این باشد یقین که اورا بسفه وحمق نسبت خواهند
کرد مکر انکه خواهد بار دیکر از ان بهتر بسازد
پس چکونه مثل این فعل را بحق تعالی نسبت توان کرد
افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
تعالی الله عما یقول الملحدون علوا کبیرا قالوا
ائذا ضللنا فی الارض ائنا لفی خلق جدید بل هم
بلقاء ربهم کافرون ونیز هرکاه حق تعالی منی را که
جماد ومیت است در رحم بعد از تغیر وفساد

تواند داد طورا بعد طور که وخلقناکم اطوارا
وحیات تواند بخشید واز نشاء رحم که نسبت
ان بدنیا همچو نسبت دنیاست باخرت تواند اورد
وبسعادت وشقاوت دنیا منعم و معذب بود
چرا نشاید که ادمی را بعد از موت وفساد بدن
باز پرورش دهد طبقا عن طبق لترکبن طبقا
عن طبق وحیوة نو بخشد و از نشاه دنیا بنشاه
اخرت برد واورا انجا بسعادت وشقاوت اخروی
منعم و معذب کرداند ولقد علمتم النشاة
الاولی فلولا تذکرون یا ایها الناس ان
کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب

ثم من نطفة الى قوله ذلك بان الله هو الحق
وانه يحيي الموتى وانه على كل شيء قدير وان
الساعة لا ريب فيها وان الله يبعث من في
القبور ولقد خلقنا الانسان من سلالة من ماء
مهين الى قوله ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم
يوم القيامة تبعثون كما بدانا اول خلق نعيده
وعدا علينا انا كنا فاعلين قل يحييها الذي انشاها
اول مرة وهو بكل خلق عليم ونيز دانا راي بينيم
كه در زمين بعد از فساد وتباهي جنبشي ميكند
بقدرت الهي وحيوتي بعد از موت در وي بديد
مي ايد واز نشاه جمادي بنشاه نباتي سبزي ميكند

پس سر از زمين بيرون كرده مي رويد وسبز مي
شود وترقي مينمايد تا درخت ميگردد وگل ميكند
وثمره مي اورد پس چنانشود كه ادمي بعد از موت
وتباهي جنبش ميكند وحيوتي تازه بهم رسانند
وسر از نشاه ديگر بيرون كند يخرج الحي من
الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي الارض بعد
موتها وكذلك تخرجون ونزلنا من السماء ماء
مباركا فانبتنا به جنات وحب الحصيد الى
قوله كذلك الخروج وترى الارض هامدة
فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت وانبتت
من كل زوج بهيج ذلك بان الله هو الحق وانه

يحيي الموتى وانه على كل شيء قدير بلي آنكه اموات
نبات را نشر تواند كرد عظام رفات را حشر تواند
كرد بيت كدام دانه فرو رفت در زمين كه نرست
چرا بدانه انسانت اين گمان باشد • فرو شدن چو
بديدي در آمدن بنگر • غروب شمس و قمر را چرا
زيان باشد • و نيز ما ميدانيم كه روح آدمي غير
از بدن اوست چرا كه آدمي هميشه شعور بنفس
خود دارد خواه در خواب وخواه در بيداري
وخواه در مستي وخواه در هشياري • و از بدن
و اجزاي آن در بعضي اوقات غافل مي باشد پس
او غير بدن واجزاي بدن است و نزد بدن دايما بسبب

حرارت غريزه وغريبه متحللست و آدمي همان است
كه بود پس لازم نيست كه بموت بدن روح نيز
بميرد وتباه شود بلكه چرا نشود كه چون از بدن
مفارقت كند در ماده بدن اخروي كه بمنزله نطفه
وجنين است و باين چشم ظاهر ديده نميشود در
برزخ قبر كه بمنزله رحم است بسر برد و پرورش يابد
ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون تا چون نفخ
صور با و رسد وزلزله ساعت كه بمنزله تزلزل
بدن مادر است در حال درد زه او را در يابد كه
از سكرات موت وبيهوشي جان كندن بهوش
آيد جنبش كند ودر نشاه آخرت بروز وظهور نمايد

بایدن نو از جنس نشأهٔ خودش که از عالم آخرت است
یا و رسته و بیرز و الله الواحد القهار کان که در رحم
بود و متولد شده یا در خواب بود بیدار گشت فاذا هم
قیام ینظرون النوم اخ الموت کما تنامون تموتون
وکما تستیقظون تبعثون **بیت** این جان و تنت که
هست شمشیر و غلاف از روز بود غلافش
از جوهر تیغ ما میدانیم که درین نشأهٔ نیز بدنی
بلما هست از جنس روح که کارفرمای این بدن
ظاهر است و بدن ظاهر بمنزله پوست و غلاف
آن بدن است **سحابی** ز نغار هشو غره که دستی
داری کین دست تو استین دست دگری است

نه می بینی که در خواب میگوئی و میشنوی و می بینی
و می روی و می آئی و این اعضا و قوای ظاهر تو همه
ساکن و معطل است و در کتاب کافی منقول است
که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که در ازمنه
سابقه رویا نبود تا آنکه جماعتی تکذیب پیغمبر خود
نمودند در امر بعث و قیامت پس حق تعالی خواب را
افرید تا بر ایشان حجت تمام شود بر اینکه حق تعالی
قادر است که ارواح را همچنین بدن دهد بعد از موت
و عقاب فرماید تا روز بعث الله یتوفی الانفس
حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی
قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی

ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون و در كافي نيز
منقول است از حضرت امام جعفر صادق عليه
السلام فرمود كه حق تعالى چون قبض روح مؤمن
ميفرمايد روح او را در قالبي ميكند چون قالبي كه
در دنيا داشت ميخورند و مي آشامند و چون كسي
بر ايشان وارد شد ميشناسند ايشانرا بان صورتي
كه در دنيا ديده و درين معني اخبار ديگر نيز وارد
شده و همچنانكه از بدن روحاني لطيف اين بدن
جسماني كثيف ميرويد در دنيا چرا نشايد كه
از آن روحاني نيز جسماني ديگر از آن بهم برسد
در عقبي هو الذي يبدؤ الخلق ثم يعيده و هو

بقدر آلودگي معاصي و هركه در دنيا در راه
حق عرق ريخته باشد مثل راه حج و جهاد و
قضاي حاجت مؤمن و امثال اينها از و عرق
او مكه باشد پس ندا آيد كه طلب مظالم از يكديگر
كنند و هركه را حقي در ذمه كسي باشد باز
خواست نمايد پس در يك ديگر آويزند و
خصمي نمايند ثم انكم يوم القيامة تختصمون
پس حال بر ايشان مشتد گردد و اوزها بلند
شود و آرزوي مرگ كنند تا از آن حال خلاص
شوند باز ندا آيد كه يكديگر را ببخشيد و ثواب
بخشش حقوق از دو بر ايشان نمايند و بعضي به

بخشند وبعضی طلب نمایند پس از حسنات ظالم
مقدار ظلم او بمظلوم دهند واگر ظالم را حسنه
نباشد یا کم باشد از سیئات مظلوم بمقدار
بر سیئات ظالم افزایند چنانکه از حضرت امام
زین العابدین علیه السلام منقول است ولا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما
یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم
پس نامهای اعمال پران شود ودیدها بالا
کنند تا ببینند که بکدام دست ایشان میدهند
هر کرا نامه بدست راست دهند از اهل بهشت

مظلوم

باشد وخوشحال گردد وهر کرا بدست چپ دهند
از اهل دوزخ باشد وغمناک شود فاما من
اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه
الی اخر الایات پس بعضی را بیحساب به بهشت
برند یدخلون الجنة بغیر حساب وبعضی را
بیحساب بدوزخ فرستند فلا نقیم لهم یوم القیامة
وزنا ودیگران که از اهل حساب باشند بدارند
وملائکه وانبیا وائمه وشهدا را حاضر سازند
وجیء بالنبیین والشهداء وقضی بینهم بالحق
پس نامهای اعمال را در ترازو نهاده بسنجند و
حساب نمایند ونضع الموازین القسط لیوم

القيامة فلا تظلم نفس شيئا وان كان مثقال
حبة من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين ومعيا
ترازوي اعمال انبيا وائمه هدى باشد هر كه
عملش موافق عمل ايشان باشد وهمسنگ يا
نزديك بان عملش تمام باشد وگران پس اورا
به بهشت برند فاما من ثقلت موازينه فهو في
عيشة راضية وهر كه مخالف ان است وكم سنگ
ودور از ان عملش ناقص وسبك باشد پس
او را بدوزخ فرستند فاما من خفت موازينه
فامه هاويه وحضرت امام جعفر صادق عليه
السلام فرمود كه حساب كنيد نفسهاي

خود را پيش از انكه حساب كنند بر شما وبسنجيد
انها را پيش از انكه بسنجند بر شما پس بدرستي
كه در قيامت پنجاه جاي ايستادن است كه هر يك
از انها مقدار هزار سالست پس خواند في يوم
كان مقداره خمسين الف سنة پس هر كه در
دنيا حساب خود كرده باشد از روز او را حساب
نباشد پس جهنم را حاضر سازند وپلي بر ان
ظاهر كنند باريك تر از مو وتيز تر از شمشير كه
يكسرش در جهنم باشد وسر ديگر در بهشت پس خلايق را
امر فرمايند تا بر ان پل بگذرند بعضي چون
برق خاطف بگذرند وببهشت در روند بعضي

چون اسب دونده و بعضی هموارتر و بعضی
دشوارتر و بعضی نزدیک شود که بیفتند پس
پس قوت کنند و دستها را بند کنند و بگذرند
و بعضی سرنگون بدوزخ افتند و هر کس را نوری
باشد بمقدار آن تواند گذشت و کسی که آن
نور ندارد نتواند گذشت و هر که در دنیا براه
انبیا و ائمه هدی رفته باشد و اطاعت ایشان
کرده آسان بگذرد و هر که میانه روی در اخلاق
ورزیده و بطرف افراط و تفریط نرفته بخط
راست بگذرد بی تعب مثلا نه بخیل بوده باشد
و نه مسرف و نه شهوت را در حرام بکار برده

باشد و نه از حلال بالکلیه شهوت امتناع نموده
و نه قوت غضب را بیجا کرده و نه در جایی که
باید دریغ داشته و علی هذا القیاس و در حدیث
آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی ابن
ابی طالب علیه السلام گفت ای علی در قیامت من
و تو و جبرئیل می نشینیم بر صراط پس نمیگذرد بر صراط
مگر کسی که با او براتی باشد بولایت تو و در حدیث
دیگر آمده که آنحضرت با امیر المؤمنین علیه السلام
گفت بدرستی که تو و اوصیائی که بعد از تو اند
اعرافید که شناخته نمیشود حق تعالی مگر
براه معرفت شما و اعرافید که داخل بهشت نمی

نمی‌شود مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را
بشناسید و داخل دوزخ نمی‌شود مگر کسی که شما را
نشناسد و شما او را نشناسید و از اهل بیت
علیهم السلام منقول است که مائیم مراد برجال
در آیه وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
و اعراف صراطیست میان بهشت و دوزخ پس
هرکرا شفاعت نکردیم می افتد در دوزخ بر نمی
گفته که هر که در دنیا درگذرد از بندگان خدا
از و درگذرند در قیامت و هر که بیچیزیرا مهلت دهد
آنجای او را مهلت دهند و هر که تا دینار را خر
می‌خود را در دنیا از بندگان خدا بخواهد آنجا

نیز از و بخواهند و هر که بر کسی سخت گیرد
آنجا نیز برو سخت گیرند انما هی اعمالکم ترد الیکم
فالتزموا مکارم الاخلاق فان الله غدا یعاملکم
بما عاملتم به عباده **در بهشت** بهشت و دوزخ
وشفاعت وحوض بهشت و دوزخ هر دو حالا
موجود است و هیچکس از دنیا بیرون نمی‌رود مگر
آنکه جای خود را در یکی از این دو می‌بیند و بهشت
جای بقا و هستی ابدیست نه مرگ در وست و نه
بیماری و نه آفت و نه عیب و نه غم و نه هم و نه خجالت
و نه افلاس و نه رنج و نه تعب و نه ملال لا یمسنا
فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب بلکه محل غنا و

سعادت است و دار مقامت و کرامت و خوشی
و کامرانی لا خوف علیهم و لا هم یحزنون هر چه دلت
آرزو کند فی الفور حاضر گردد بی مزاحمت شریکی
و هر کرا از صحبتش محظوظ باشی در ساعت نزد
تو باشد بی آنکه از دیگری باز ماند یا دیگری
آزرده بلکه در یک حال یک کس با چندین کس
صحبت تواند داشت و بهمه متوجه تواند
شد بی مزاحمت اخوانا علی سرر متقابلین انتظار و
آزار و هجران و فقدان و حرمان آنجا نیست و
هر که هر چه خواهد بقدر همتش او را آن هست
و لکم فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین

و هم فیها خالدون حانکم نور طوبی و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست و شرح حور و غلمان
و لؤلؤ و مرجان و سایر لذات و انواع نعمات
بهشت را از کتابهای دیگر بطلبید که این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد همه کس آنجا در سن
سی و سه سالگی باشد خوش قد و برهنه ذو
و صاحب حسن و خوش چشم روز بروز حسن
ایشان زیاده گردد همچنانکه در دنیا کم میشود
و بول و غایط نکنند فضله ایشان بعرق و آروغ
که بوی آن بوی مشک باشد و دفع شود و
بهشت را هشت در باشد وسعت هر دری چهار

صد سال گناه و آنجای مؤمنانیست که گناه کبیره
نکرده باشند اگر کرده و ازان توبه کرده و تایب مرده ویا
باشند یا توبه نیز نکرده باشند لیکن ایشان از شفاعتی
دریافته باشند یا رحمت الهی رسیده حق تعالی ما را
و برادران مؤمن ما را بهشت روزی کرداناد
چنانکه از هر در که خواهیم داخل شویم بمنه و کرمه
و دوزخ جای خواری و انتقام است از اهل کفر
و عصیان و هر که غیرند تا خلاص شوند و سایر عصی
عذاب ایشان تخفیف نیابد تا بیاسایند لا یقضی
علیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها اند
خواب ایشانرا راحت رساند و نه آب بگلوی

ایشان رسد مگر حمیم و غساق لا یذوقون فیها
بردا و لا شرابا الا حمیما و غساقا فالحمیم آبیست
که چون نزدیک روی ایشان آورند گوشتهای
روی در آن ریزد و چون بیاشامند رودهای
ایشان پاره پاره کرد و غساق زهیست که
از ریشهای دوزخیان سیلان کند یا اشکها
که از حسرت بارند یا زمهریر که باو معذب کردند
اگر طعام طلبند ایشانرا زقوم دهند مثل
مس و روی گداخته که بجوشد در شکمها
مثل جوشیدن آب گرم که اعضا را بگدازد
ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی

البطون کغلی الحمیم و اگر بزاری آب خواهند
ایشانرا آبی چنین دهند و ان یستغیثوا
یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب و
ساءت مرتفقا و شرح مار و عقرب و زبانیه
غلاظ شداد و سایر الام دوزخ از محل دیگر
بطلبند که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
پس در دوزخ فریاد کنند از جای دور که بار
خدایا ما را از اینجا بیرون کن پس اگر دیگر
کنیم هر آینه ستمکار خواهیم بود ربنا اخرجنا
منها فان عدنا فانا ظالمون کسی ایشانرا جواب
نگوید و اگر بعد از مدتها جواب بگویند چنین

گویند که بس کنید و حرف مزنید اخسئوا
فیها ولا تکلمون و فریاد بر آورند که ای مالک
از خدای عز و جل درخواه که ما را بمیراند مالک گوید
که شما همیشه چنین خواهید بود قالوا یا مالک لیقض
علینا ربک قال انکم ماکثون و دوزخ را هفت در
است بازای هر دری جماعتی مخصوص باشند
که از آن در بدوزخ داخل شوند و آنجای کافران و منکران
و مشرکان است که در آن مخلد خواهند بود
و هرگز بیرون نخواهند آمد و مؤمنی که گناه کبیره
کرده باشد و بی توبه مرده و نه او را شفاعتی
دریافته و نه رحمتی رسیده پس بقدر گناه عقوبت

خواهد کشید یا کلمهٔ اذان و بشفاعت سید انبیا
و ائمهٔ هدی علیهم السلام یا علما و صلحا و اتقیا و رحمت
خدای بیرون نخواهد آمد و بهشت قرار خواهد
گرفت حق تعالی ما را و برادران مؤمن ما را از دوزخ
در پناه خود بدارد و شفاعت پیغمبر و ائمهٔ معصومین
علیهم السلام که دانا دهند وجود ده و شفاعت
که کسی در دنیا با مؤمنی بهشتی علاقهٔ محکم کرده باشد
بهدایت و اهتدا یا افاده و استفاده یا محبت
بسیار یا معونت و نصرت یا غم و اندوه خوردن در
مصیبت او یا امثال آن پس آن مؤمن بهشتی
در آخرت گوید بار خدایا در فلان روز این شخص را

